

## زندگی و معیشت مغولان

### (ساختار اجتماعی)

#### الهامه مفتاح

عضو هیئت علمی پژوهشکده تاریخ

#### مقدمه

ترسیم تصویری از ساختار اجتماعی مغولان به استناد منابع، آداب و رسوم و افسانه‌های کهن ایشان می‌تواند در تجزیه و تحلیل حقیقت اجتماع مغولان مؤثر باشد؛ اجتماعی که به منزله بستر همیشگی رودی در زیر جریان حوادث قرار داشته و در شکل‌گیری آنها مؤثر بوده است. منابع مهم قابل استناد، به سه دسته تقسیم می‌شوند: منابع مغولی، چینی و فارسی. تنها منبع قدیمی مغولی که تاکنون به دست آمده است، تاریخ عمومی مغولان (یوان چائویی‌شه) یا تاریخ سری خوانده می‌شود. منابع چینی، تاریخ‌های رسمی سلسله‌های یوان است که با شتاب فراوان در زمان به سلطنت رسیدن مینگ‌ها تدوین شده و نهایتاً دو منبع اصلی و قدیمی‌تر فارسی آثار جوینی و رشیدالدین است. با توجه به اینکه برای ترسیم تصویری از ساختار اجتماعی مغولان هیچ تألیف مستقیمی وجود ندارد، پاسخ به سؤالاتی نظیر نوع زندگی و معیشت قبایل مغول، روابط اقتصادی آنان، عنصر تشکیل‌دهنده جامعه مغول، روابط خانوادگی، موقعیت زنان و فرزندان، مالکیت‌ها و اختلاف طبقاتی، تنها با استناد به منابع فوق‌الذکر و مقایسه و مقابله موارد قدیم و متأخر ممکن می‌شود. در این راستا، مؤلف را چاره‌ای جز استنتاج از نمونه‌های متأخر نیست.

به‌رغم گوناگونی ترکیب قبایلی که اتحادیه اقوام مغول را تشکیل و اساس امپراتوری عظیم آنان را پایه‌ریزی کردند، شیوه زندگی چادرنشینی و روابطی که از این شیوه زیست ناشی می‌شد تا مدت‌ها بدون دخالت هرگونه قدرتی باقی مانده بود. گذار از زندگی کوچ‌نشینی به زندگی

اسکان یافته، اغلب تحت فشار نیازها و شرایط اقتصادی صورت گرفت و موجب شد که بیابانگردان با شهرنشینان ارتباط دادوستدی برقرار کنند. ضرورت این ارتباط، گاه به مبارزه منتهی شد و ضرورت مبارزه، نه تنها اقوام را به مهاجرت یا اسکان واداشت، نه تنها دولت‌ها را جا به جا کرد و در هم آمیخت، بلکه به فرهنگ‌های گوناگون نیز بر اثر تماس و اصطکاک اجزای مرکب آنها خصایص و امتیازات خاص بخشید. ایلات و قبایل صحراگرد و شکارچی جنگل که بنابر اصل پدرشاهی زندگی می‌گذراندند، بدون آنکه هیئت قانونی خاصی به خود گرفته باشند، مجتمع‌های قبیله‌ای ایجاد می‌کردند که وابستگی اصلی آن را رشته‌های پیوند خویشاوندی، و وحدت در سنن و آداب ایشان تشکیل می‌داد. اختلاط جامعه یکجانشین و زراعتی با جامعه کوچ‌نشین دامدار و صحرانشین به هنگام تأسیس امپراتوری مغول، نتیجه مستقیم ورود به مرحله زمینداری بود. در دوران متقدم جامعه مغول، زندگی برده‌داری نیز به چشم می‌خورد؛ و از این رو، جامعه مغولی تقسیمات طبقاتی خاص خود داشت که در این تحقیق معرفی شده است.

### ۱. بیشه‌نشینان و صحرائنشینان

منابع، مغولان قدیم را از جهت نوع معیشت و خصوصیات زندگی اقتصادی آنان به دو دسته تقسیم می‌کنند:

کسانی که یورت خود را نزدیک بیشه قرار داده بودند و شکارچیان بیشه‌نشین یا به قول رشیدالدین، «قوم بیشه یا هویین ارگان» نام داشتند (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۵۴ و ۲۹۶).<sup>(۱)</sup> این قبایل، اغلب در نواحی دریاچه بایکال، سرچشمه رودهای ینی‌سئی و کنار ایرتیش ساکن بودند. رشیدالدین طایفه‌ای را که یورت خود را نزدیک بیشه‌ها داشتند، به آغاچ ایری یا آغاچری موسوم می‌کند و آنان را مردبیشه می‌نامد (همان، ص ۵۴).

دسته دیگر، چوپانان یا شبانان و رمه‌داران که در استپ‌ها (مرغزاران) زندگی می‌کردند و اینان را «کاراون ارگان» نامیده‌اند. این دسته بین ناحیه دریاچه کونلون و دامنه‌های غربی کوه‌های آلتایی می‌زیستند. در واقع، تمایز بین شبانان و جنگل‌نشینان زیاد نبوده است، چنان‌که قبایلی چون اویرات‌ها<sup>(۲)</sup> از جنگل‌نشینان‌اند. دسته شکارچیان بیشه‌نشین، اغلب از حیوانات وحشی که رام کرده

بودند و از گوشت و شیرشان تغذیه می کردند، نظیر گاو و بز کوهی، استفاده می کردند و در حین مسافرت در جنگل برای حمل و نقل از آنها نیز بهره می بردند<sup>(۳)</sup>. از اسب نیز استفاده می کردند. گرچه استپ (مرغزارها) وطن و زادگاه اسب است، آن دسته از مغولان بیشه نشین نیز اسب را به خوبی می شناختند. مغول های حقیقی را از ناحیه تایگا یا جنگل های سیبری دانسته اند که جایگاه حیوانات خزپوش چون روباه و سنجاب و خرس بود و در تاریخ سری، به هنگام بیان داستان دویون مارگان - نخستین نیای مغولان - از بیشه ای که در آن شکار می کرد، با نام «توقوچاق اوندور» (یوان چائویی شه، ۱۳۷۰: ۳، بند ۱۳) سخن به میان آمده، به علاوه نوشته شده است که دویون پس از شکار گوزن سه ساله آن را بر پشت اسبش نهاد (همان، ص ۴، بند ۱۴). نیای دیگر مغولان، آلان قوا (همان، ص ۲، بند ۷)<sup>(۴)</sup>، نیز از قبیله جنگل نشینان کرانه های غربی دریاچه بایکال بود. پس این جنگل نشینان شکارچی معیشت خود را بر پشت زمین اسب و با شکار حیوانات وحشی سپری می کردند. مغول های بیشه نشین از پوست حیوانات لباس فراهم می کردند و شیره درختان را می نوشیدند؛ و از نظر آنان، زندگی گله داران ساکن مرغزاران (استپ ها) غیر قابل تحمل بود<sup>(۵)</sup>.

بیشه نشینان به هنگام کوچ، باروبنه خود را بر گاو کوهی بار می کردند. در میان اقوام مغول، یک قوم را به خوبی می شناسیم که آنان را «قوم بیشه» می نامند. آنان در حدود ولایت قیرقیز<sup>(۶)</sup> در بیشه ها سکونت داشتند. معروف است که در معالجه بیماری مغولان و به کاربردن ادویه و گیاهان دارویی، از آنان کمک گرفته می شد. این قوم را رشیدالدین قوم اوراسوت نامیده و گفته است که مغول آنان را اوسو تو منگقون (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۱۰۶) می گویند. این بیشه نشینان، اسبانی ابلق داشتند و هر اسب آنان به جثه اشتری چهار ساله است (همان، ص ۱۰۷). بیشتر اعمام چنگیز را به قوم بیشه اختصاص داده اند ولی این اقوام بسیار و شعب آن فراوان بودند. فاصله بیشه زارها گاه تا یک ماه راه بود. اسبان این بیشه نشینان، بیشتر مختص به رؤسا و ثروتمندان و اشراف قوم و مخصوص شکار بوده است. تاریخ سری از این بیشه نشینان حکایت بسیار کرده و سرزمین آنان را با نام سرزمین قوری تومات ها (یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۳)<sup>(۷)</sup> معرفی کرده است.

بیشه‌نشینان اکثراً از پوست حیوانات لباس تهیه می‌کردند و بنابراین باید شکارچینی توانا بوده باشند و لذا از آنجا که در ناحیه اسکان آنان - یعنی قوری تومات - شکار سنجاب و سمور به‌رغم فراوانی ممنوع شده بود، به‌ناچار ناحیه را ترک گفتند و به ناحیه بورقان قلدون کوچ کردند (همان، ص ۳)<sup>(۸)</sup>. شکارچی بودن آنان، از نام‌هایشان نیز مشخص است؛ از جمله: «قبایل بولغاچین» یعنی «شکارچی سمور» و کاراموچین یا گرموچین یعنی «شکارچی سنجاب» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۱۰۵). دسته دیگر یا پرورش‌دهندگان حیوانات و گله‌داران که با نام صحرائشینان نیز مشخص شده بودند، معیشت گله‌داری داشتند و بیشتر زندگی خود را از راه دامداری می‌گذراندند. صحرائشینان گله‌دار در زندگی قبایل بیشه‌نشین، تأثیر زیادی داشته‌اند و تاحدودی اقتصاد معیشتی آنان را تغییر داده‌اند به گونه‌ای که در بین آنان تحول و تمایل به سوی زندگی صحرائشینی دیده می‌شود. این تأثیر و تأثر در زندگی صحرائشینان نیز مشهود است آن‌چنان‌که رویکرد به سوی شکار به‌ویژه در آن نواحی که سمور و سنجاب در دسترسشان بوده است، هم به چشم می‌خورد.

رشیدالدین می‌نویسد که تصور بیشه‌نشینان بر آن بوده است که از زندگی ایشان زندگی بهتر نیست (همان، ص ۱۰۷)<sup>(۹)</sup>. صحرائشینان نیز چنین تصور می‌کردند که زندگی نیکبختانه‌ای دارند و از این زندگی راضی و خشنود بودند<sup>(۱۰)</sup>. کار اصلی مغول‌های صحرائشین، گله‌داری بود که شکار را نیز در کنار آن انجام می‌دادند؛ ولی فعالیت اصلی اقتصادی ایشان، گله‌داری بود. نظام و ساخت زندگی صحرائشینان، مانند تمامی گله‌داران، کوچ‌نشینی بود و آنان مآلاً در جست‌وجوی چراگاه سرسبز و مناسب، چندین بار در سال جابه‌جا می‌شدند (همان، ص ۳۹). طول مسیر کوچ آنان، به نواحی و اهمیت گله‌ها بستگی داشت. برای زمستان، هیچ نوع آذوقه، حتی جو، نگه نمی‌داشتند. تنها توجه آنان به توقفگاه‌ها بود و این توقفگاه‌ها را به‌روشی انتخاب می‌کردند که با نوع گله‌هایشان و شرایط زندگی گله‌ها مناسب باشد؛ مثلاً میش و اسب از لحاظ زندگی و خوراک با یکدیگر تفاوت کلی دارند و لذا در جریان یک کوچ، انتخاب محل مناسب با گله بود<sup>(۱۱)</sup>. از خلال تاریخ سری چنین استنباط می‌شود که دو گونه زندگی صحرائشینی در بین مغولان رواج داشته است: اول، کوچ‌نشینی و زندگی اشتراکی متراکم با تعداد نفرات نسبتاً زیاد و البته مهم؛ دوم،

خانوارهای جدا از هم که به تنهایی و در دسته‌های کوچک با یکدیگر کوچ می‌کردند. این صحرائشینان کوچ‌رو بیشتر در استپ‌ها زندگی می‌کردند؛ مرغزارانی که میان کوه‌ها قرار داشت و برای کشاورزی مناسب نبود ولی برای پرورش گاو و گوسفند و بز مناسب بود. صحراگردی چوپانی، یک مرحله میان سیر تحول از شکار به کشاورزی نیست، بلکه راه بسیار سختی از زندگی است که با اهلی کردن و در اختیار درآوردن حیوانات و بهره‌برداری از بخش‌های پهناور زمینی که باران در آن کم می‌بارد، سروکار دارد. جامعه بیابانگرد اگرچه معمولاً خرید و فروش را به غارت و دستبرد ترجیح می‌دهد، اغلب یک جامعه ماقبل تاریخی و ابتدایی شمرده شده و به‌دست آوردن چراگاه، یک قبیله را دشمن قبیله دیگر ساخته و ساخت زندگی، اغلب این مردم چوپان بیابانی را بر آن داشته است که از استپ‌های خود بیرون تازند و کشتزارها و شهرهای همسایگان متمدن خود را غارت کنند. در این جابه‌جایی‌ها و کوچ کردن‌ها، کاروان‌هایی تشکیل می‌شد که به یک هنگام در یک محل اجتماع می‌کردند. این اجتماع را اردو<sup>(۱۲)</sup> می‌نامیدند. رشیدالدین آن را به مغولی «گوران» به معنی «حلقه» می‌آورد و می‌نویسد: «... در قدیم‌الایام چون قومی به موضعی فرو می‌آمدند، بر مثال حلقه، و بزرگ ایشان چون نقطه در میان دایره می‌بود، آن را گوران گفته‌اند...» (همان، ص ۳۲۹)<sup>(۱۳)</sup>. این کوران‌ها خود از اجتماع عده‌ای خانوار صحرائشین که ایل<sup>(۱۴)</sup> نامیده می‌شدند، تشکیل شده بود. مهاجرت‌ها یا کوچ‌های این جماعت در یورت<sup>(۱۵)</sup>‌های نمدی (گُر) و بر روی ارابه‌های چرخ‌دار انجام می‌گرفت. تحول کپرهای حقیر مغولان جنگل‌نشین (شکارچیان) به یورت‌های نمدی صحرائنوردان که به آسانی باز و بسته و افراشته می‌شوند، در حقیقت پیشرفتی در نحوه زندگی و گامی به سوی مدنیت است. این یورت‌ها در زمان امپراتوری چنگیزخانی به صورتی درآمده بود که از حیث وسعت و وجود وسایل فاخر نظیر قالی‌ها و پوست‌های گرانبها به‌طور کلی به کاخ‌های سیار بیشتر شباهت داشته است. اردوها هیچ‌گاه یک دولت شهری و متمدن نشدند. آنها را در ناحیه چراگاه و بیابان برپا می‌کردند و اغلب فقط بازارها و پایگاه‌های کاروانی را می‌شناختند نه شهرهای راستین را. آنچه در سابقه و پشت سر هر اردو قرار داشت، خاطره کوچ‌ها و اغلب هجوم‌های پی‌درپی بیابانگردان بود. مغولان مردمی نبودند که زاد و ولد زیاد داشته باشند. سرزمین

بایر آنان، هرگز جمعیت زیاد را تحمل نکرده است. بدین جهت، هر قوم و قبیله‌ای که بر آنان وارد می‌شدند و اعتمادشان را جلب می‌کردند، زود می‌توانستند از شمار آنان باشند. مغولان به سرعت دشمنی خود را کنار می‌گذاشتند و آنان را در شمار همدستانشان قرار می‌دادند و حتی ایشان را وارد لشکرهای خویش می‌ساختند و بدین گونه نیروی نظامی خود را افزایش می‌دادند. کرائیت‌ها، نایمان‌ها، اویرات‌ها، و اویغورها به تدریج به فرمان مغول‌ها درآمدند و به اردوی آنان افزوده شدند. یکی شدن اقوام با یکدیگر، به قول تسف، یکی از موارد ضد و نقیض رژیم بیابانگردی را تا حدودی نمایان می‌ساخت؛ زیرا بیابانگرد ثروتمند، چهارپایان متعدد، به‌ویژه اسب داشت و لذا برای نگهداری گله اسب‌ها و چهارپایان دیگرش به استقلال نیاز داشت درحالی که دیگر بیابانگردان که زندگی متوسط داشتند و یا فقیر بودند، دسته‌جمعی کوچ می‌کردند و در نواحی کوچ‌نشین نیز امنیت عمومی وجود نداشت (تسف، ۱۳۴۵: ۶۴). بدین ترتیب، روش زندگی و کوچ مغولان تغییر یافت و چنان که ذکر شد، کوچ کردن با گوران‌ها جای خود را به کوچ کردن ایل داد و در واقع آن حلقه‌های کاروانی فقط هنگامی تشکیل می‌شد که با دشمنی روبه‌رو می‌شدند و قصد مدافعه داشتند.

## ۲. ساختار عشیره‌ای - قبیله‌ای

عنصر تشکیل‌دهنده جامعه مغولان، عشیره بوده است که به مغولی «اباغ» یا «اوباق» گفته می‌شد. «...اوباق آنست که از استخوان<sup>(۱۶)</sup> و نسلی معین باشد...» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۱۴۸)<sup>(۱۷)</sup>

اعضای عشیره از یک شخص به وجود می‌آمد؛ که به آن، «آبوگان» یا «آبوگا» می‌گفتند. این اجتماع منتسب به اجداد هم‌خون، یک عشیره پدرشاهی یا شیخی ایجاد می‌کردند که براساس آن اعضای یک قبیله نمی‌توانستند در بین خود ازدواج کنند و باید زنان خود را از میان قبایل بیگانه برمی‌گزیدند (تسف، ۱۳۶۵: ۷۸).<sup>(۱۹)</sup> نخستین کوشش‌ها برای ایجاد وحدت بین قبایل، از طریق ازدواج صورت می‌گرفت؛ و این قرابت خونی و ایجاد خویشاوندی، اندک‌اندک به ایجاد یک ملت بزرگ یا اولوس منتهی می‌شد. مغولان را رسم بر آن بود که شجره خویش را نگاه دارند<sup>(۲۰)</sup>. از سوی دیگر، میان مغولان قدیم، ازدواج با زن برادر هنگام مرگ برادر، متداول بوده است

چنان که آلان قوا پس از مرگ شوهرش، سه فرزند به دنیا آورد و تاریخ سری حاکی از آن است که «... آلان قوا بدون داشتن شوهر، سه فرزند به دنیا آورد... دو پسری که قبل از مرگ دوبون مارگان به دنیا آمده بودند، در خفای مادرشان با خود گفتند: مادرمان که برادران (شوهر) ارشد یا اصغر ندارد، و پسرعمویی هم ندارد... و با آنکه بدون شوهر است، این سه فرزند را به دنیا آورده...» (یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۴)<sup>(۲۱)</sup>.

این گفت و گو حکایت از آن دارد که ازدواج با نزدیکان پس از مرگ شوهر بعید نبوده است. گاه مغولان برای یافتن همسر مجبور بودند به دوردست‌ها و به میان قبیله‌های بیگانه بروند. دو قبیله به هنگام ازدواج فرزندان‌شان، به نوعی خویشاوند می‌شدند و حوایج یکدیگر را رفع می‌کردند. این اتحاد فامیلی را «قودا»<sup>(۲۲)</sup> می‌خواندند. یسوکای بهادر - پدر چنگیز - در واقع با ازدواج با دختری از انقوت‌ها به اندازه کافی نیرومند شده بود و توانست با خواستگاری دختری از اونگیریات<sup>(۲۳)</sup> - که مردمی صحراگرد بودند - برای پسرش، قدرت خویش را افزون کند؛ و با کمک به رئیس ایل کرائیت که از قبایل ترک بودند، در واقع برای نخستین بار اتحادی بین خانواده چنگیز و ترکان برقرار شد. ایلات مغولی، از شعبه‌هایی تشکیل شده بود که قبیله یا «ایرگان» نامیده می‌شدند و این قبیله‌ها واحدهای متعددی بودند که تشکیلات منظمی نداشتند و پیوستگی آنها فقط به هنگام جنگ، خواه برای حمله و خواه دفاع، به وجود می‌آمد (همان، ص ۴۴ - ۴۰)<sup>(۲۴)</sup>. قبایل، تقسیماتی داشتند که درجه اهمیت‌شان متفاوت بود. واژه «اولوس» به معنی یک جامعه بزرگ ایلی - با واژه «تومان» - به معنی «جمعیت ده هزار نفری» - یکی است. این لغت تا امروز حفظ شده است؛ در حالی که «هزاره» (یا «مینگ») دیگر به کار نرفت<sup>(۲۵)</sup>.

در جامعه قدیم مغول - یعنی جامعه‌ای که از درون آن امپراتوری جهانی مغول به وجود آمد - روابط خانوادگی، اهمیت شایانی داشت. در تاریخ سری و جامع‌التواریخ، مکرر اشاره شده است که مغول‌های قدیم، ایلات یا «ابوغ»هایی داشتند که دائماً در حال حرکت بودند و از واحدهای دائماً در حال تغییر و تبدیل تشکیل می‌شدند. در نتیجه، کمتر اتفاق می‌افتاد که یک ایل مغول به تنهایی و منزوی زندگی کند و - چنان که اشاره شد - ایلات عموماً گروه‌های مختلفی را تشکیل

می‌دادند که به آنها «ایرگان» می‌گفتند و این واژه را می‌توان «قبیله»، «شعبه‌ای از قبیله»، «اولوس»، «حکومت» و گاه «تیول» معنا کرد. از سوی دیگر، شعبه‌های مجزای قبایل مختلف دائماً به ایلات متصل می‌شدند تا به نوبه خود ایل جدیدی تأسیس کنند. در نزد مغولان، هر فرد و شخصی، یا «اروغ» (یوان چائویی‌شه، ۱۳۵۰: ۶۵)<sup>(۲۶)</sup> (به معنای «اولاد و نسل، نزدیک و خویشاوندان») بود یا «جت»<sup>(۲۷)</sup> (به معنای «بیگانه»؛ لیکن در میان «جت‌ها» نیز خانواده‌هایی یافت می‌شد که خویشاوندانی از طرف زن خود داشتند که به آنان «تُر قوت»<sup>(۲۸)</sup> می‌گفتند. روابط بین خویشاوندان با آنچه که دربارهٔ بیگانگان بود، متفاوت است. دفاع، حمایت، و کمک، از وظایف اجباری ایل خویشاوند بوده است. اروغ نه تنها به اعضای یک ایل، بلکه به افراد قبایل دیگر هم که هم‌خون و از اعقاب یک «جدّ» یا «ابوگا» و خلاصه به تمامی ایلاتی که از یک استخوان یا «یسون» بودند، اطلاق می‌شده است. در میان مغولان، روابط خویشاوندی و اروغ بسیار محترم و عزیز بود؛ و در مورد افراد خلافکار در بین اروغ بسیار فرصت داده می‌شد تا بلکه به خطای خود پی ببرند و به راه بازگردند.<sup>(۲۹)</sup>

یکی از مشخصه‌های ایلات و قبایل، محل اسکان آنان بود. در تاریخ سری، به دفعات از محل قبایل نام برده شده است. برای مثال، کوه معروف «بورقان قلدون»<sup>۱</sup> (یوان چائویی‌شه، ۱۳۵۰: ۱، ۲، ۳، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ...) و سرچشمه رود «اونون» (انون)، محل اسکان زندگی نیای چنگیزخان و اردوگاه اولین مغولان بوده است. این کوه در تملک قبیلهٔ اوریانگقداي بوده ولی تملک این کوه توسط یک قبیلهٔ مشخص مانع از این نمی‌شد که خانواده‌ای کوچک و فقیر نتواند در کنار آن مستقر شود و با شکار حیوانات امرار معاش کند (تسف، ۱۳۴۵: ۹۶)<sup>(۳۰)</sup>. محل زندگی مغول و مسکن آبا و اجدادی برای مغول اهمیت داشته است<sup>(۳۱)</sup>. حس علاقه‌مندی به خاک نیز در میان مغول به شدت وجود داشت؛ و این حس در بین قوم صحراگردِ خانه‌بدوش، اهمیت ویژه‌ای دارد. یورت‌ها اغلب یورت‌های قبیله‌ای بوده‌اند و قبایل با تعداد زیادی خانوار با یورت‌های متصل به هم در کنار هم زندگی می‌کرده‌اند<sup>(۳۲)</sup>. مغول‌های قدیم نه تنها کوچ‌کننده بلکه صحرانشین شکارچی هم بودند و

---

1. Burqan qaldun



این صحرانشینان شکارچی با داشتن گله، به خصوص گله گوسفند از شکارچیان بیشه‌نشین متمایز بودند و بین این دو دسته تفاوت‌های دیگری نیز وجود داشت؛ چنان‌که صحرانشینان شکارچی در ارابه‌های نم‌دی یا همان یورت که از یک نوع نم‌نازک پوشیده شده بود، ساکن بوده‌اند و این یورت‌ها به راحتی برچیده می‌شد. مسلماً بیشه‌نشینان که فاقد گوسفند بودند، چنین پناهگاهی نداشتند. یورت‌ها یک در و محل ورود و خروج بیشتر نداشت. جالب توجه است که در تاریخ سری به یورتی با روزن بالای خرگاه و پنجره اشاره شده<sup>(۳۳)</sup> که آلان قوا (زن دُبون مارگان - نیای چنگیز) در آن زندگی می‌کرده است.

بنابراین، خیمه‌ها یا این یورت‌ها باید منافذ دیگر هم می‌داشت چنان‌که پس از قتل شمن بزرگ مغول به نام کوکوچو (جوینی، ۱۳۲۹: ج ۱، ص ۲۸ و ۲۹)<sup>(۳۴)</sup> - پسرخوانده چنگیز - به دست برادر چنگیز، چنین شایع شد که جسدش از روزن خرگاهی که در آن قرار گرفته بود، بیرون رفته و ناپدید شده است (تسف، ۱۳۴۵: ۱۲۱).

یورت صحرانشینان که نشان‌دهنده سکونت بدوی است، در سیر تحول خود، مراحل تکامل را پیموده است. ابتدا کلبه‌های شکارچیان بیشه‌نشین بود که بعد به یورت‌های پوشیده از پوست حیوانات و سپس یورت‌های نم‌دی با مخرج و دهانه تبدیل شد. از ارابه‌های بارکش مغولان نیز گاه به شکل و به منزله یورتی که جمع و بسته نمی‌شد، استفاده می‌شد و در نواحی که راه‌های ناهموار و سخت داشت، مانند نواحی علیای رودهای اونون و کرولن، به کار می‌رفت. بنابراین، در استپ، شش تا ده چادر (یورت) یک اردو را تشکیل می‌داد و چند اردو یک خاندان و چند خاندان یک قبیله و چند قبیله یک قوم یا مردم، که اولوس خوانده می‌شد. چادرنشین بیابانگرد، زادگاه همیشگی نداشت. چادر نم‌پوشش را به آسانی برمی‌چید و بار ارابه‌اش می‌کرد و وفاداری او بیشتر متوجه خانواده‌اش و رهبرش می‌شد. اما این خانواده چگونه شکل گرفته بود؟

### ۳. خانواده و خویشاوندی اروغ

روابط خویشاوندی در بین اعضای هر قبیله، از روابط صلبی تشکیل می‌شد. یعنی خانواده مغول از یک شخص به وجود آمده بودند که آبوگا<sup>۱</sup> خوانده می‌شد. این آبوگا (ابوگه)، جد یا نیای یک قوم شناخته می‌شد. رشیدالدین می‌گوید: «... برتان بهادر، جد چنگیز خان بوده و به مغولی جد را ابوگه گویند...»<sup>(۳۵)</sup>. قبایل، با انشعابات مختلف توسعه می‌یافت؛ اما چند عشیره یا ابوغ، یک جد خاص داشتند. چنان که گفته شد، ازدواج در بین اعضای یک عشیره ممنوع بود و لذا چون همه از یک خون و یک عشیره بودند، لاجرم باید از خارج از عشیره خود زن می‌ستاندند تا رابطه صلبی ایشان گزند نبیند. بنابراین، اقوامی را که از نیای چنگیز خان شروع می‌شد و به اروغ او و پدر او منسوب بود، قوم هم‌خون می‌دانستند<sup>(۳۶)</sup>. این رابطه هم‌خونی فقط بین فرزندان آلان‌قوا که از دبون مارگان به وجود آمده بود، برقرار بود و سه پسر بعدی وی را به گفته رشیدالدین، هم‌خون نمی‌دانستند و ازدواج با آن قبایل که از نسل این پسران بودند، مانعی نداشت<sup>(۳۷)</sup>. خویشاوندی در میان مغولان – چنان که قبلاً نیز اشاره شد – با رد و بدل کردن دختران میان دو قبیله محکم می‌شد و این ازدواج‌ها اتحاد دو قبیله را نیز مسلم می‌ساخت<sup>(۳۸)</sup>.

ازدواج در بین اقوام مغول، امری مهم و تعدد زوجات بسیار عادی بود<sup>(۳۹)</sup>. همیشه اولین همسر به منزله بزرگ‌ترین و مهم‌ترین همسر شناخته می‌شد و رسم بود که عروس هدایایی به خانواده شوهر تقدیم می‌کرد<sup>(۴۰)</sup>. به رغم اینکه امور خانه‌داری و مراقبت از چهارپایان برعهده زنان بود و از این روی در جامعه مغولی زنان موقعیت نسبتاً ممتازی داشتند و از احترام برخوردار بودند، زن هر مرد پس از مرگ همسر به همسری فرزندان او درمی‌آمد مگر مادر، و برادر نیز پس از مرگ برادر با زن او زناشویی می‌کرد. رعایت عفت و پاکدامنی در خانواده مغول به شدت اجرا می‌شد؛ ولی با زنان و دختران دشمن حتماً تجاوز و بدرفتاری می‌کردند (ابن اثیر، ۱۳۵۵/۲۵۳۵: ج ۲۶، ص ۱۸۱).

در تاریخ سری، نام زنان با لقب خاتون به معنی بانو و همسر خان ذکر شده است<sup>(۴۱)</sup>. این نام بسیار محترمانه و فاخر بوده است. تعداد زنان خوانین مغول گاه بی‌حد و حساب بوده است؛ چنان که

---

1. abuga

رشیدالدین می‌نویسد: «...چنگیزخان را قرب پانصد خاتون و سریت<sup>۱</sup> بوده و هر یکی را از قومی می‌ستده، بعضی را به طریق نکاح مغولانه خواسته و اکثر آن بوده‌اند که ... به غارت بستند...» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۲۹۹)؛ و سپس، در وصف پنج زن (خاتون) وی به تفصیل سخن رانده است<sup>(۴۲)</sup>.

داستان دزدیده شدن بورت‌ه‌اوجین - همسر چنگیز - و باردار شدن و به دنیا آوردن فرزندش، جوجی (به معنی «مهمان ناخوانده یا نابه‌هنگام»)، از مهم‌ترین نشانه‌های عدم تعصب چنگیز است. چنگیز - یا در آن هنگام، تموچین - هرگز ندانست که این پسر وارث قانونی واقعی خاندان مغول است یا پسر نامشروع مرکیت‌ها. چنگیز به‌طور ضمنی او را به فرزند خود پذیرفت؛ لیکن تردیدی که درباره اصل و تبار او داشت، هرگز از میان نرفت. اما بورت‌ه‌اوجین خاتون ارزشمند خان و مورد احترام بود. جوجی قبل از پدر مرد و به‌نظر می‌رسد بازماندگان او که بر اردوی زرین در روسیه حکومت می‌کردند، از نیل به مقام خان بزرگ محروم ماندند؛ چه، گویا در حلال‌زادگی جوجی تردید وجود داشته است. جوجی در سن چهل یا چیزی در این حدود درگذشت. در تاریخ‌ها به‌طور مبهم به توطئه‌هایی اشاره شده است که او برای قتل پدر خود طرح کرده بود. او قبلاً با دو برادر خود، جغتای و اوگتای، نزاع کرده و حتی عملیات جنگی (محاصره گرانج) را به تعویق انداخته بود. جوزجانی به‌صراحت از زبان جوجی نقل می‌کند که «... چنگیزخان دیوانه شده است که چندین خلق را [می‌کشد و] هلاک می‌کند، و چندین مملکت‌ها را برمی‌اندازد. مرا صواب چنان می‌نماید که پدر را در شکارگاه هلاک کنم و با سلطان محمد قرابتی کنم و این مملکت را آباد گردانم... از این اندیشه، برادرش جغتای را خبر شد. پدر را از این غدر و اندیشه برادر و عزیمت او خبر داد. چنگیزخان را چون معلوم شد، معتمدان خود را فرستاد تا توشی [جوجی] را زهر دادند و بکشست...» (جوزجانی، ۱۳۴۳: ۱۵۰؛ همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۷۳۳ - ۷۳۱)<sup>(۴۳)</sup>.

---

۱. کنیزک که برای تمتع باشد. (معین، ۱۳۷۱: ج ۳، حرف سین)

عاقبت، اغماض و چشم‌پوشی چنگیز از تولد فرزندی نامشروع و محترم‌نگاه داشتن همسر نخستین، کار خود را کرد.

موضوع بعدی حائز اهمیت، شوهردادن مادران پس از مرگ پدر توسط فرزندان است. اولین مورد، ازدواج مادر چنگیز با مونگلیک آچیکا - پدر کوچوچی شمن - بود. این شخص، همان کسی است که یسوکای بهادر به‌هنگام مرگ، زن و فرزندانش را به‌دست او سپرد تا سرپرستی کند (یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۱۹-۲۱)<sup>(۴۴)</sup>. این وصلت بی‌گمان به‌منظور تحکیم قدرت چنگیز انجام گرفته بود. مونگلیک آچیکا - بزرگ‌ترین ساحر مغولان - باید اتحاد آینده‌عشایر را از جنبه مذهبی استحکام می‌بخشید. از سوی دیگر، مادر چنگیز با همه نیروی خود توانسته بود اداره امور را پس از یسوکای در دست گیرد. جوینی نیز ذکر می‌کند که این بانو به‌شخصه در رتق و فتق امور توانا و مستقل بود و اگر چنگیز به مرتبه جهاننداری رسید، به‌واسطه سعی مادرش در کارها بود<sup>(۴۵)</sup>.

در نظر مغولان، تربیت فرزندان و حفظ شئون خانواده نیز اهمیت فراوان داشته و از این رو به‌صراحت قید شده است زنانی که در ادب فرزندان باقی می‌مانند و از این بابت ازدواج نمی‌کنند، بر دیگر زنان برتری دارند. از این جهت بود که به‌رغم رسم به‌ازدواج در آوردن مادران و زنان مغول پس از مرگ شوهر، باز هم اگر زنی این ازدواج را نمی‌پذیرفت، مقبول‌تر بود<sup>(۴۶)</sup>.

زنان مغول مجاز بودند به هر صورت که مایل‌اند، در اموال خود دخل و تصرف کنند. در غیاب شوهر، موظف به حفظ آنها بودند، و در خرید و فروش تصمیم‌گیرنده بودند. همین موارد بعداً در یاسای چنگیز عیناً آمده، و چنان‌که در منابع ذکر شده است، چنگیز فرمان داده بود که «امتيازات مرد را درباره زنش نیز باید بازشناخت» (جوینی، ۱۳۲۹: ج ۱، ص ۲۲)<sup>(۴۷)</sup>. اعتبار فرزندان بنا به رسم مغول، بر مادران ایشان بود. مادر هر شخص که بزرگ‌تر و محترم‌تر بود، فرزند آن مادر برتری و مزیت داشت<sup>(۴۸)</sup>. حقوق زناشویی نزد مغولان رعایت می‌شد. عروس گرچه در بین اکثر مغولان خریداری می‌شد، پس از انعقاد پیمان زناشویی، او را همراه با نعمه موسیقی به منزل شوهر می‌فرستادند، و در خانواده‌های متمکن، دادن جهیزیه کامل به عروس متداول بود (جوینی، ۱۳۳۴: ج ۲، ص ۲۰۱)<sup>(۴۹)</sup>.

زن پس از ازدواج، از اعضای اصلی خانوادهٔ مرد می‌شد و پس از مرگ شوی، به خانهٔ پدری باز نمی‌گشت بلکه در صورت موافقتش، به ازدواج یکی دیگر از خانوادهٔ شوهر درمی‌آمد. مارکوپولو می‌گوید: «... خان مغول چهار زن داشت. زنانش لقب ملکه [خاتون] داشتند و این عنوان به ابتدای نام هر کدام اضافه می‌شد. هر یک از زنان خان مغول برای خود درباری داشتند که نزدیک به هزار نفر در آن خدمت می‌کردند و خان زنان جوان دیگری به غیر از زنان خود در اختیار داشت که برایش انتخاب می‌کردند...» (مارکوپولو، ۱۳۶۹: ۹۳)<sup>(۵۱)</sup>.

در میان مغولان، بیوه‌هایی که فرزندان کوچک داشتند، تا هنگامی که فرزندانشان بزرگ شوند و ازدواج کنند، مالک مطلق اموال خانواده بودند و در نتیجه این زنان جای شوهر خود را به‌طور کامل می‌گرفتند و از تمامی حقوق وی برخوردار بودند. آلان قوا، نومولون (یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۱۰)<sup>(۵۱)</sup> و مادر چنگیزخان (هوآلون اوچین)، از جمله زنانی بودند که چنین موقعیتی داشتند. بعدها زنان مغول فرماندهی سپاهیان را که متعلق به پسرانشان بود نیز برعهده می‌گرفتند و یا فرمانروایی را خود در دست می‌گرفتند و نایب‌السلطنه می‌شدند<sup>(۵۲)</sup>. آداب و رسوم مغول و موقعیت زنان بیوه در جامعهٔ مغولی، مانند اکثر اقوام کوچ‌نشین، به زنان اجازه نمی‌داد تنها و منزوی زندگی کنند. گذشته از آن، زنان مغولی از آغاز در مرتبه‌ای از قدرت قرار داشتند که نادیده گرفتن ایشان امکان‌پذیر نبود. رشیدالدین می‌گوید بیوهٔ اوکتای قاآن (توراکینا خاتون) «خاتون دوم توراکنه، و آن خاتون زیادی جمالی نداشته اما در طبیعت او تسلطی تمام بوده...» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۲، ص ۶۲۰)<sup>(۵۳)</sup>. موارد دیگری نیز از قدرت زنان مغولی گزارش شده است؛ سرقویتی‌بیگی (سیور قوقتی بیگی)، زوجهٔ تولی و مادر چهار پسر او - یعنی منکوقاآن، قوبیلای قاآن، هولاکو، اریق بوکا - از این موارد است. برای مثال، امر تقسیم عطایا پس از جلوس گیوگ‌خان از طرف قاآن به سر قویتی بیگی تفویض شده بود (جوینی، ۱۳۲۹: ج ۱، ص ۸۴)<sup>(۵۴)</sup>.

در فاصلهٔ بین مرگ خان مغول و به‌قدرت رسیدن خان جدید، معمولاً بیوهٔ خان‌ها بودند که قدرت را به‌دست می‌گرفتند؛ چنان‌که در دورهٔ فترت و فاصلهٔ بین دو حکمرانی پس از مرگ گیوگ‌خان نیز حکومت به اوغول قیمیش خاتون سپرده شد، گرچه وی به‌اتهام توطئه‌چینی برای

قتل منکو، همراه با قداقاج خاتون - مادر شیرامون (سیرامون) - در اردوی سرقویتی بیگی محاکمه و اعدام شد (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۲، ص ۸۳۹).

قبل از قبول اسلام و پس از آن، در بین فرمانروایان مغول، دستورات مشخصی در مورد انتخاب همسران وجود نداشت. تعداد همسران زیاد بود و معشوقه‌ها نیز اغلب فراوان بودند. چنگیزخان پنج همسر و گروهی معشوقه داشت که پیوسته چند تن از آنها را همراه داشت (جوینی، ۱۳۲۹: ج ۱، ص ۲۴). اما همسران اصلی، خاتون‌ها و بیگی‌ها، لااقل تا هنگام پذیرش اسلام تنها زنانی بودند که به خانواده‌های بزرگ و اشرافی مغول تعلق داشتند. جوینی ذکر می‌کند که چنگیز فرمان داد فرزندان همسرانشان را از میان خانواده‌های اشراف اویرات و نایمان برگزینند (جوینی، ۱۳۳۴: ج ۲، ص ۲۴۲)<sup>(۵۵)</sup>. فرزندان همسر سوگلی فرمانروا، معمولاً در برابر فرزندان دیگر موقعیت خاص داشته و اغلب جانشین پدر شده‌اند (جوینی، ۱۳۲۹: ج ۱، ص ۲۹). در پاره‌ای مواقع، ازدواج زنان با فرمانروایان مغول کاملاً سیاسی بود و به کرات اتفاق می‌افتاد که بزرگان دوطرف قرار پیوندها را می‌گذاشتند بی آنکه واقعاً زناشویی صورت گیرد (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۳۰۳)<sup>(۵۶)</sup>. از آنجا که به نظر مغولان از راه ازدواج حق وراثت به وجود می‌آمد، بزرگان مغول نیز با به عقد ازدواج در آوردن شاهزادگان و دختران شاهان، قلمرو آنان را به حدود متصرفات خویش می‌افزودند. این شیوه بعداً نیز به کار گرفته شد؛ چنان که آبخ خاتون - دختر سعدبن ابی‌بکر و ترکان خاتون، نوه دختری براق حاجب، مؤسس سلسله قراختائیان کرمان - به عقد ازدواج منکو تیمور - پسر هلاکو خان مغول - درآمد و با این وصلت، فارس به قلمرو مغول افزوده شد<sup>(۵۷)</sup>، همچنین دختر براق حاجب به نام سونج خاتون به نکاح جغتای درآمد (مستوفی قزوینی، ۱۳۳۹: ۵۲۹)<sup>(۵۸)</sup>. پادشاه خاتون ابتدا همسر اباقاخان بود و سپس خاتون گیخاتو خان شد (منشی کرمانی، ۱۳۲۸: ۷۰؛ مستوفی قزوینی، ۱۳۳۹: ۵۳۳)<sup>(۵۹)</sup>.

اهمیت و اعتبار زنان تنها به همسر خان بودن ختم نمی‌شد. شرکت زنان در مراسم انتخاب فرمانروا، و شرکت در قوریلتاها، نشان‌دهنده نفوذ و قدرت ایشان است. زنان، چه همسران و دختران و مادران خان و چه سایرین، اجازه داشتند در قوریلتاها شرکت کنند و در انتخاب خان تصمیم‌گیری می‌کردند. شرکت زنان در قوریلتای بزرگ انتخاب چنگیزخان سال ۶۰۲ ه. ق.

گزارش شده است (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۴۲۱؛ یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۴۹)<sup>(۶۰)</sup>. نفوذ و قدرت توراکی‌ناختون - همسر اوکتای و مادر گیوگ - به اندازه‌ای بود که گذشته از به‌دست گرفتن زمام امور تا انتخاب خان جدید، تشکیل قوریلتای نیز برعهده او بود. شرکت سرقوییتی‌بیکی در قوریلتای بزرگ جمادی‌الآخر سال ۶۴۹ و انتخاب منگو در آن قوریلتای به قآنی در قراقروم قابل ذکر است (جوینی، ۱۳۵۵: ج ۳، ص ۲۱).

گرچه ازدواج و زناشویی در میان مغولان از دستورات مشخصی تبعیت نمی‌کرد، همسران اصلی (خاتون، بیکی) تا هنگام قبول اسلام از سوی مغولان تنها زنانی بودند که به خانواده‌های بزرگ و اشرافی مغول تعلق داشتند و ایشان برای تعلق به خانواده اشراف اهمیت قائل می‌شدند. قبیله مسیحی کرائیت هم، که سرقوییتی‌بیکی<sup>(۶۱)</sup> - مادر منکو - و دقوزخاتون - همسر هولاکو - نیز از آن بودند، به دو خاندان اشرافی اویرات و نایمان اضافه شد.

زنان گذشته از راندن ارابه‌ها، قراردادن چادرهای متحرک بر روی ارابه‌ها و برداشتن آنها، دوشیدن گاوها و درست کردن کره، پنیر یا قروت<sup>(۶۲)</sup>، دباغی پوست حیوانات و دوختن آنها با ریسمان و نمد مالیدن برای پوشانیدن سقف‌ها (لمب، ۱۳۱۳: ۲۷)، و گذشته از نقش مهمی که در زندگی اجتماعی ایفا می‌کردند، اهمیت بسیار فراوانی در اقتصاد آن زمان داشتند. موقعیت مادی و اقتصادی زنان را می‌توان از لابه‌لای عادات و رسوم قبایل قدیم دریافت. زنان، قابلیت اداره فرزندان خود را بدون کمک سایر افراد اردو داشتند؛ چنان‌که بیوه یسوکای بهادر و مادر چنگیز، طغیان خاندان تایچیوت‌ها را دلیرانه ناکام گذاشت و به‌رغم رها کردن آنان در کنار بستر انون، به‌تنهایی فرزندان را اداره کرد<sup>(۶۳)</sup>. زنان موجب برتری همسرانشان می‌شدند؛ چنان‌که رتبه یسوکای هرگز از ریاست یک خاندان کوچک فرعی بالاتر نرفته بود ولی همسر تازه‌عروس یک سردار مرکیت را ربود و با وی ازدواج کرد و به پیروی از رسم هم‌نژادان خود که با افراد خارج از قبیله وصلت می‌کردند، از اونگیرات‌ها که مردمی صحراگرد بودند، دختری را برای پسر خود تموچین گرفت. بورته - زن چنگیز - دختر رئیس اونگیرات‌ها بود و بدین ترتیب، چنگیز قدرت آن خاندان را نیز

که از تبار زنش بودند، برای خود نگه داشت. وصلت با خاندان اونگیرات، پشت سر مغولان را محکم کرد.

#### ۴. فرزندان وارث

در سراسر تاریخ سری، از پسر ارشد، برادر بزرگ‌تر و کوچک‌تر سخن به میان آمده است. برادر، پسر، که با صفت ارشد و یا کوچک‌تر مشخص می‌شوند، نشان‌دهنده وضع فرزندان و اهمیت فرزند ارشد است. در نزد مغولان قدیمی، وحدت یک قبیله تنها با اعقاب مشترک قبیله‌ای معین نمی‌شد بلکه از حقوق و قوانین مخصوص اولاد ارشد و روابط مخصوصی که در آن آیین وجود داشت هم مشخص می‌شد. فرزند بزرگ‌تر، پسر بزرگ‌تر، اهمیت به‌سزایی داشته و عناوین و نام‌های خاصی نیز برای خود داشته است. «باکی»<sup>(۶۴)</sup> – عنوانی که اغلب به فرزند یا پسر ارشد داده می‌شد – از عناوین مهم مغولی است. این عنوان خاص، گاه از آن دختران ارشد نیز بوده است؛ چنان‌که قوجین باکی (یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۹۱)<sup>(۶۵)</sup> – دختر بزرگ چنگیزخان – این عنوان را داشت. لغت «باکی» به‌معنای «کاهن»، در آیین قدیم مغولان یا شمنیسم نیز به کار برده شده است. مقام «باکی» یا «بیکی» به‌معنای «سرور روحانیون» بوده و عالی‌ترین مقام ذی‌نفوذ دینی شمرده می‌شده است: «... آن شخص بیکی بود و در اردو بالادست همه نشستی؛ همچون پادشاه‌زادگان از دست راست درآمدی و اسب او با اسب چنگیزخان به هم بستندی...» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۲۰۰). این واژه به‌صورت نام ذکر نشده بلکه مقام است<sup>(۶۶)</sup>. چنگیز مقام باکی یا بیکی را به «اوسون پیر» از ایل «باآرین»<sup>(۶۷)</sup> داد. فرزندان مغولان به‌ترتیب ارشدیت اهمیت داشته‌اند. چنگیز البته آن‌چنان نفوذی داشت که خویشاوندان وی نمی‌توانستند تأثیری در امور داشته باشند؛ با وجود این، وی تابع رسم و عادات مردم بود و در زمان حیاتش، سهم‌های هر یک از پسران و دیگر خویشاوندان خود را معین کرد. فرزندان ارشد چنگیز هنگامی که او اقوام جنگل‌نشین ساکن سرزمین‌های واقع میان دو رود «سلنگا» و «ینی‌سئی» را مطیع ساخت، جوجی بود که همه این اقوام را به‌عنوان هدیه دریافت کرد. ظاهراً رسم مغولان چنین بود که نه تنها متصرفات اصلی پدر به فرزند کوچک‌تر



برسد، بلکه هر قدر پسر، بزرگ تر بود، متصرفات اعطایی به او نیز دورتر انتخاب می شد. جوینی می گوید: «... و پسر بزرگ تر توشی را از حدود قیالیک<sup>(۶۸)</sup> و خوارزم تا اقصای سقسین و بلغار و از آن جانب تا آنجا که سم اسب تاتار رسیده است، بدو داد...» (جوینی، ۱۳۲۹: ج ۱، ص ۳۱ - حاشیه<sup>(۶۹)</sup>).

در جامعه قدیم مغول، فرزندان که از زن اصلی مرد نبودند، قانونی و چون خواهران و برادران حقیقی، فرزندان اصلی محسوب می شدند<sup>(۷۰)</sup>. پسران، اموال مادر یا پدر را بین خود تقسیم می کردند و به فرزند کوچک تر، حقوق خاصی تعلق می گرفت: ثروت اصلی پدر به او می رسید و یورت پدر و زنان وی با اردوهایشان و ایل های متحرک از آن وی می شد. از این رو، پسران کوچک تر به آجان (تسف، ۱۳۴۵: ۹۲)<sup>(۷۱)</sup> یا ارباب و مالک ملقب می شدند و چون نگهدارنده اجاق خانوادگی نیز بودند، عنوان اوتجگن یا اوتچگین<sup>(۷۲)</sup> هم داشتند که به معنی «شاهزاده آتش» است. رشیدالدین به وضوح از این تشکیلات بحث می کند. روشن نگاه داشتن اجاق خانه - کانون آتش - در میان مغولان اهمیت ویژه ای داشت و به معنای تداوم زندگی بود. تأثیر فرهنگ ایرانی کهن که در آن آتش، مقدس شمرده می شد، به واسطه ترکان اویغوری در مغول دیده می شود. نخستین آموزگاران مغولان، اویغوران بودند و تمدن ایشان از ادوار بسیار متقدم در نواحی مجاور جبال تیانشان رخنه کرد و این نفوذ از جوانب مختلف صورت گرفت، یعنی از چین و هندوستان (کیش بودا) و ترکستان (مانویان و نستوریان). اویغوران اُرخونی نیز در چین به معلمان مانوی برخورد کردند و هم این مانویان سبب شدند فرهیختگان اویغوری به آیین ایشان در آیند. در آیین مانوی در تورفان، سروده های بسیاری به زبان اویغوری یافت شده است. نگاهبانی پسر کوچک و کانون آتش و اجاق پدری، از پدیده ها و رسم های جامعه مغول آن روزگاران است.

فرزندان، اغلب هنگامی که همسر می گرفتند دارای ایل شخصی می شدند و فرزندان که ازدواج نکرده بودند، با پدر و مادر خود در یک ایل زندگی می کردند؛ به استثنای پسر کوچک تر که پس از ازدواج نیز در ایل پدر می ماند و اگر پدر می مرد، با مادر زندگی می کرد. در تاریخ سری، از داستان دوستی و ملازمت بواورچو و تموچین و در طی آن، از ارتباط نزدیک پدر و پسر و زندگی سخن به میان آمده است<sup>(۷۳)</sup>. اصل اساسی حقوق ارث نزد مغولان و حفظ کانون خاندان

پدری، بنا بر رسوم مغولی، برعهدهٔ فرزند کهنتر بود؛ اما بیوه‌هایی که فرزند کوچک داشتند و یا فرزندان ایشان هنوز ازدواج نکرده بودند، مالک اموال خانواده بودند و جای شوهر خود را می‌گرفتند و طبعاً اموال آنان با فرزندان یکی می‌شد. چنگیز به‌هنگام تقسیم اموال، سهم مادرش را با سهم برادر کوچکش تموگه او تچگین یکجا جمع کرد (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۲۰۸). پسر کوچک، ماترک پدر را به ارث می‌برد و پسر بزرگ اعتبار و احترام او را.

پس از مرگ چنگیز، با توجه به رسم و آداب مغولی و وصیت چنگیز، این سؤال پیش آمد که «تولی» – جوان‌ترین پسر او – را به جانشینی برگزینند یا اوگتای که خود چنگیز به‌عنوان جانشین تعیین و به این ترتیب اصل کلی قانون ارث در مورد جانشین را ملغی کرده بود. اما تولی از جهت قانونی وارث ماترک پدر بود و قسمتی از سپاهیان پدر را نیز تحت فرماندهی گرفت<sup>(۷۴)</sup>. روابط خویشاوندی و برادری و نیز ارتباط نزدیک مادر و فرزندان در میان مغولان اولیه، بسیار قوی و محکم بود. به‌ندرت در بین ایشان اختلاف می‌افتاد. در تاریخ سری، از نصایح مادر تموچین به فرزندان در حفظ روابط خویشاوندی بسیار سخن رفته است (یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۲۴). مغولان، پدر را ایچیگه<sup>(۷۵)</sup> گویند و فرزندان دیگر زنان او نیز مورد اعتبار بوده‌اند اما نه به درجه‌ای که فرزندان خاتون اصلی بوده‌اند<sup>(۷۶)</sup>. در بین اقوام مغول و در میان برادران، اصل تملک و یا مالکیت مشترک خانواده وجود داشت بدین معنی که گرچه تقسیم لشکریان و سرزمین‌های متصرفه بین فرزندان و برادران انجام شده بود، به‌هنگام لزوم، تمامی خانواده یکپارچه می‌شدند و نصیحت چنگیز نیز به آنان این بود که هر زمان کسی از دیگری گناهی یا مشکلی دید، به مشورت با او بنشیند یا با یکدیگر آن مسئله را مطرح کنند، تا موضوع برایشان روشن شود و تکدر در بین آنان نماند<sup>(۷۷)</sup>. چنین روابطی در بین تمامی اقوامی که تابع رژیم قبیله‌ای بوده‌اند، دیده می‌شود. اجتماع خویشان هم‌خون به تملک اشتراکی چراگاه‌ها و زمین‌های کوچ منجر می‌شد و از آنجا که مقدار زمین متعلق به هر قبیله کاملاً مشخص بود، اقتصاد چوبانی جز با استفاده اشتراکی نمی‌توانست جریان عادی خود را طی کند.

بنابراین، روابط خویشاوندی که طبق آن، دفاع، حمایت و کمک به یکدیگر اجباری و اصلی شده بود، اهمیت ویژه‌ای داشت. در نزد مغولان قدیم، رسوم خاصی وجود داشت که به پیوندهای آنان با یکدیگر استحکام بیشتری می‌بخشید؛ از آن جمله است رسم آندا<sup>(۷۸)</sup> (برادرخوانده) و بستن عهد برادری با یکدیگر: اگر بین دو قوم مختلف یا دو فرد که معمولاً به قبایل مختلف تعلق داشتند، روابط صمیمانه و نزدیکی برقرار و بین آنان عهد دوستی و برادری بسته می‌شد، ضمن رد و بدل کردن هدایا به یکدیگر عهد می‌بستند که چون دو برادر یار و مددکار یکدیگر باشند؛ و تاریخ سری، مملو از چنین روابطی است<sup>(۷۹)</sup>، و در عین حال حاکی از عهدشکنی‌ها و جنگ‌هایی که میان دو «آندا» اتفاق افتاده بود. به‌رغم پدر و فرزندخواندگیِ اونگ‌خان و تموچین، تاریخ، شاهد مبارزهٔ آن دو با یکدیگر و پیروزی چنگیزخان است.

گذشته از برادرخواندگی، فرزندخواندگی نیز در بین اقوام مغول متداول بوده است. معمولاً بچه‌های کوچکی را که در مواقع جنگ و تهاجم از اردوگاه‌های دشمن به اسارت می‌بردند، به فرزندی قبول می‌کردند. این پسرخوانده‌ها در ایل پدرخوانده و برادرخواندهٔ خود داخل نمی‌شدند و همچنان به قبیله‌ای وابسته می‌ماندند که از آنجا آورده شده بودند. ولی همان حقوق که برادران جدیدشان از سلالهٔ پدران و مادران خود دارا بودند، به ایشان نیز تعلق می‌گرفت، هرچند که قسمت کوچکی از آن را دریافت می‌داشتند<sup>(۸۰)</sup>. اکثر این برادرخوانده‌ها و یا فرزندخوانده‌ها، بعداً روابط خصمانه‌ای با یکدیگر پیدا می‌کردند و گاه حلقه‌های میان آنداها و آپیکاه‌ها نیز با فرزندان و برادرانشان به هم می‌خورد؛ نظیر رابطهٔ چنگیزخان و جاموقه و نیز اونگ‌خان و چنگیزخان<sup>(۸۱)</sup>.

افسانهٔ تبار مغولان<sup>(۸۲)</sup> به دفعات ذکر شده است؛ اما روایت قوم آهن‌گداز، که همهٔ اقوام ترک آسیای علیا خود را بدان منسوب می‌دارند، به آغاز دوران تاریخی انسان مربوط است<sup>(۸۳)</sup>. بین مغولان اولیه و اجداد چنگیزخان، توجه به شجره‌نامه و دقت در شناخت گذشته و گذشتگان و اینکه نسب و نیای هر فرد چه بوده و از چه قوم و تباری نشأت گرفته بوده، بلکه واجب بوده است. زندگی مشترک در زیر یک چادر – که همیشه عبارت بوده است از خانواده زیر نظر و سرپرستی پدر – نمایندهٔ یک واحد در سازمان اجتماعی عشیره به‌شمار می‌رفت و بزرگان ایل،

دیگر افراد قبیله یا ایل را به تعداد چادر معین می کردند نه به تعداد افراد. خان که در مقابل افراد قبیله مسئولیت خاص داشت، به طور موروثی به ریاست قبیله می رسید ولی اگر از عهده اداره یا تأمین رفاه قبیله بر نمی آمد، چه بسا که عزل یا حتی کشته می شد. مغولان نیای یسوکای را قهرمان ملی خود می شمردند و در یورت‌ها و در کنار آتش اردوگاه، داستان این خان بزرگ را با غرور نقل می کردند.

##### ۵. طبقات اجتماعی مغولان (اشراف، مردم عادی، غلامان)

گفته شد که ایلات و قبایل مغولی، به صحراگردان استپ و شکارچیان جنگل نشین تقسیم می شدند. این دو دسته به لهجه‌هایی تکلم می کردند که وابسته به همان زبان مغولی بود؛ فقط با تفاوت‌هایی که به‌ویژه از لحاظ شرایط زندگی و سطح فرهنگ هر یک، در آن لهجه‌ها اثر گذاشته بود. در آغاز چنین به نظر می‌رسد که هیچ‌یک از این قبایل، دست کم از وحدت قومی و منشأی جوامع خود اطلاعی نداشتند؛ به خصوص که نامگذاری قومی مشترک نیز وجود نداشت. در رأس شکارچیان جنگل، اویرات‌ها قرار داشتند که اشرافیتی ضعیف‌تر و اغلب در رأس آنان، شمن‌ها یعنی روحانیان بودند که عنوان «باکی» داشتند؛ و در رأس ایلات صحراگرد، خاندان‌های اشرافی وجود داشتند که به رؤسای خاصی با عناوین گوناگون متکی بوده‌اند، مانند بهادر (شجاع)، ساچان (عافل)، بیلگا (عافل)، تایشی (اریاب)، و نوین (اریاب و رئیس). پاره‌ای از این ایلات به سبب قدمت اصل و نسب اشرافی خود شهرتی یافته بودند. این ایلات به سرعت منشعب می شدند. البته این پراکندگی ایلات، اغلب به علت شکست‌هایی بود که در جنگ با یکدیگر می‌خوردند و دشمنان فاتح، آنان را بین خود تقسیم می کردند و خویشاوندان پراکنده می شدند و اقوام مقهور گاه از راه اضطراب اطاعت و قبول ایلی می کردند<sup>(۸۴)</sup>. تعدادی از اقوام نیز که از یک نسل بودند، به‌هنگام تقسیم سرزمین‌های مفتوحه چنگیز میان فرزندان و برادران و نوین‌ها منشعب شدند و گاه خویشاوندانی بودند که به حکم یرلیغ چنگیز خان تقسیم شدند (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۱۶۵)<sup>(۸۵)</sup>. اختلاط جامعه یکجانشین و زراعتی و جامعه‌های دامدار صحرائشین و در واقع آمیزه و آمیزش زراعت پیشگان اسکان یافته با مردم دامدار و صحرائشین به‌هنگام تأسیس امپراتوری مغول، نتیجه

مستقیم ورود به مرحله زمینداری بود. در دوران متقدم جامعه مغول، زندگی برده‌داری به چشم می‌خورد و استفاده از کار اسیران برده‌شده بیگانه در امر شبنانی گله‌ها متداول بود. اشرافیت مغولی که با بهادران و نوین‌ها مشخص می‌شد، بیشتر میل داشت سرزمین‌های مناسبی<sup>(۸۶)</sup> برای کوچ بیابد و لاجرم به تعدادی زیردست، تبعه و غلام برای مراقبت از چهارپایان و پاسداری از محلات اشرافی نیاز داشت<sup>(۸۷)</sup>. از این رو جامعه مغولی را باید به سه طبقه تقسیم کرد: اول، اشرافیت مرغزاران (استپ)؛ دوم، مردم عادی، آرات‌ها<sup>(۸۸)</sup>، یا شبنان مغول که قراچو<sup>(۸۹)</sup> نیز خوانده می‌شدند و عواید بیشتری حتی از غنایم جنگی برای صحرانشینان به‌همراه داشتند؛ و سوم، غلامان یا بغول‌ها<sup>(۹۰)</sup> (بوغول). رشیدالدین می‌نویسد: «... و قومی از مغول که در این وقت ایشان را اوتگو بغول می‌گویند، در عهد چنگگیزخان این اسم برایشان اطلاق رفته و معنی اوتگو بغول آن است که ایشان بنده و بنده‌زاده آباء چنگگیزخان‌اند...» (همان، ص ۲۲۶-۲۲۵)<sup>(۹۱)</sup>. این بغول‌ها یا بندگان، وظایف و تکالیف مشخصی در ایل داشتند. در جنگ‌ها شرکت می‌کردند و اربابانشان با ایشان مانند اعضای اصلی ایل یا اروغ‌ها رفتار می‌کردند. بین اربابان و ایشان اغلب روابط دوستانه، مانند ارتباط دو قبیله متحد و همسایه، برقرار می‌شد. قبیله مالک اگر از استخوان دیگری بود، از میان «بغول‌ها» زن می‌گرفت و دختر خود را به ایشان می‌داد<sup>(۹۲)</sup>. از میان آنان، ملازمان جنگی انتخاب می‌شدند و همگی به میراث به مالک جدید خود می‌رسیدند. از آنجا که در میان اقوام مغول توجه به شجره‌نامه اهمیت داشت، ذکر نام و سوابق اجداد و نیای هر فرد مخصوص مغول‌های آزاد و یا خان‌ها نبود بلکه بنده‌ها و غلامان نیز شجره مشخص داشتند و این بندگی ایشان نیز در شجره معلوم بود. در تاریخ سری، از زبان چنگیز، داستان به‌ارث‌رسیدن بندگان خانواده و اجدادش نقل شده است<sup>(۹۳)</sup>.

تفاخر بر خاندان اشرافی و ثروت نیز در میان اقوام مغول به‌ویژه اشراف وجود داشت. گاه کلّ یک ایل، بنده و غلام بودند. قبیله توقراوت - یکی از شعب ده‌گانه جلایر - تماماً اسیر و بنده قایدو خان - پسر دوم «دوتوم‌من» - و فرزندان و خویشان او بودند و به میراث از پدر به پدر چنگیز

رسیدند و رشیدالدین می گوید که «بدان واسطه آن قوم اُنگو بغول وی بودند و بسیاری از ایشان در زمان او و اُوروغ او امیر و معتبر و محترم گشته اند...» (همان، ص ۶۶).

در تاریخ سری، حکایات جالبی از تغییر وضع اقتصادی بندگان وجود دارد. شایان ذکر است که این تغییر وضع «بغول‌ها» طی یک قرن در جامعه ایلی، بر اثر خدمت در ایل حاکم پیش آمده است نه سادگی آداب و سنن مغولان. این تشکیلات بر اثر جنگ‌ها، تهاجمات و نیز فقر و تنگدستی به وجود آمده است. ایلات حاکم بر اثر جنگ، این بنده‌ها را در اختیار می گرفتند. «بغول‌ها» بر اثر فقر و تنگدستی با ایشان متحد می شدند و اندک اندک قرب و منزلت می یافتند، بر وجهی که اعضای ایل حاکم از میان ایشان فرزند می گرفتند و دختران خود را به ایشان می دادند؛ برای مثال، تائیچیوت‌ها از ایل سلدوس<sup>(۹۴)</sup>، بسیاری از «بغول‌ها» را در خود داشتند، که علت آن، جمع شدن خویشاوندان اونقون بغول‌ها به گرد هم و تشکیل یک واحد ایلی بود. بنابراین، ایشان ابتدا در جنگ‌ها گرفتار و به اجبار از یکدیگر جدا و پراکنده می شدند، سپس در داخل ایل اندک اندک خویشاوندان خود را می یافتند، با افراد ایل وصلت می کردند و ثروتمند می شدند. گاه از ثروت ایشان نیز سخن به میان آمده است<sup>(۹۵)</sup>.

با نگاه به جامعه مغول، این مورد بیش از هر چیز به چشم می خورد که منافع سران ایلات در جنگ دائمی، کسب اراضی جدید و غنایم به صورت اسبان جنگی، دام، اسلحه، منسوجات، پشم و اسیران برده از زن و مرد خلاصه می شد و به گونه‌ای بخش اصلی فعالیت تولیدی ایشان به شمار می رفت. منبع غنایم، از لحاظ بزرگان نظامی صحرائشین، جنگ‌های دائمی بود که بین گروه‌های قبایل از قبیل تاتارهای سفید، تائیچیوت‌ها، کرائیت‌ها و نایمان‌ها و مرکیتیان و غیره جریان داشته است. بزرگان صحرائشین پس از غلبه بر دیگر ایل‌ها و مستحیل کردن ایشان در خود، برای کسب درآمد جدید طبعاً به ادامه جنگ با دیگر ایلات رو می آوردند. این حالت به وضوح پس از تشکیل امپراتوری چنگیز نیز ادامه یافت.

از وحدت سیاسی مغولستان بزرگان صحرائشین فقط به شرطی ممکن بود پشتیبانی کنند که منبع غنایم یعنی جنگ از میان نرود بلکه برعکس توسعه یابد. بدین سبب، چنگیز خان که از آغاز به

بزرگان صحرائشین مالک زمین متکی بود، در طریق کشورگشایی گام نهاد. فتوحات وی به مراتب بیش از آنچه بزرگان صحرائشین از جنگ‌های خانگی غنیمت و برده به دست می آوردند، نویددهنده بود؛ گذشته از آن، امکان بهره‌کشی از کشورهای ثروتمند و متمدن و زراعت پیشه همسایه را، پس از تسخیر، برای ایشان مهیا می کرد. کوشش برای به دست آوردن مراتع جدید نیز محرک مهمی برای کشورگشایی بوده است. البته جامعه کوچک ایلی مغولان اولیه چندان به زمین فکر نمی کردند و چوپانان خرد «و آرات‌ها» چندان اهمیتی به یافتن سرزمین جدید نمی دادند؛ اما این موضوع برای بزرگان صحرائشین که گله‌های بزرگ داشتند و وسیعاً به دامداری می پرداختند، مهم بود.

در داخل جامعه مغولی، دو واحد دیگر نیز وجود داشت:

یکی «اینجه»<sup>(۹۶)</sup> ها که بندگانی بودند که به همراه دختران به عنوان جهیزیه می رفتند و البته به ایشان تعلق داشتند. تعلق اینجه‌ها به ایل، مانند «بغول‌ها»، اندک‌اندک به گونه‌ای گرایید که ایشان خود صاحب خویشاوندان و افراد خانواده می شدند. اشراف یعنی بزرگان و صاحبان نفوذ به ویژه صحرائشینان گله‌دار که بیشتر از جنگل‌نشینان به القاب بهادر، نویان و ساچان ملقب بودند، دائماً تلاش می کردند تعداد بیشتری گله و رمه بیابند و طبعاً غلام، بنده و خدمتگزار و مراقب بیشتری برای خیمه‌های خود بیابند، و جنگجویانشان نوکر<sup>(۹۷)</sup> های بیشتر و در جامعه خود «آرادان» بیشتری داشته باشند؛ آرادان یا قراچوهای که از مردم عادی - مردان سرسیاه - بودند و به تعبیر تاریخ سری، سلاطین بر آنان حکمرانی می کردند (یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۵)<sup>(۹۸)</sup>. اما بالأخره رشته غلام و برده از مالک گسسته می شد. ایشان خود صاحب چادر، ارابه، و مسکن و اندک‌اندک قبیله می شدند و مقامشان از بغولی به ملازمی و همراهی ترقی می کرد. در تاریخ سری، حتی به ثروتمندبودن ایشان نیز اشاره می شود (همان، ص ۲۹: داستان منجی تموچین سورقان شیره).

مورد دوم هنگامی است که پیوند میان نویان‌ها و بهادران با بغول‌ها و غلامان گسسته و بغول به «درخان» تبدیل می شد. «درخان» در جامعه مغولی اصطلاحاً به معنای «غلام آزادشده» و در لغت به معنای «آهنگر» بود (همان، ص ۱۳)<sup>(۹۹)</sup>. عفو یکی از راه‌های ارتقا به مقام بالاتر بود. گاه در تاریخ

سری از گذشت چنگیز از جان کسی که قصد جانش را کرده، به زیبایی سخن به میان آمده است. جنگجویی از قبیله دشمن به جانب او تیر انداخت و با یک خدنگ اسب او را کشت و منتظر نشست تا به جزای این عمل او را بکشند. در تاریخ سری نوشته شده است: چنگیز خان به راحتی از خون او گذشت و او را مقامی والا داد. «من او را جابا»<sup>(۱۰۰)</sup> می نامم و مسلح اش خواهم گردانید. تو را جابا می نامم و تو در کنار من راه خواهی پیمود...» (همان، ص ۷۹).

دوستی و همراهی و نزدیکی بین ارباب و غلام – که هر دو یک نوع خوراک می خوردند – رواج داشت و این رشته پیوند به حدی بود که غلامان، خدمتگزاران اسیر و مطیع اربابان خود بودند و گسستن این پیوند، به سستی قدرت دفاعی ایل منجر می شد. آداب و رسوم صحرائشینی، ساختار ایلی، تهاجمات، غارتگری و جنگ های پی در پی اجازه نمی داد صحرائشین عادی زندگی مستقل از ایل و بدون حمایت خانواده داشته باشد. «قراچو»ها و آرات ها نیز که البته به زمین وابسته نبودند بلکه به شدت در قید اطاعت ارباب موروثی خویش قرار داشتند، از ایل جدا نمی شدند مگر در مواردی که ارباب آنان را اهدا کرده یا بخشیده باشد (جوینی، ۱۳۲۹: ج ۱، ص ۲۴)<sup>(۱۰۱)</sup>.

## حاصل سخن

با نگاهی به ساختار اجتماعی مغولان بیشه نشین و صحرائشین و تغییرات اقتصاد معیشتی و ساختار عشیره ای آنان، می توان دریافت که روابط خویشاوندی و خانوادگی قدرتمند، و روابط موجود بین طبقات تشکیل دهنده جامعه ایلی نظیر خان ها و اشراف، مردم عادی و ملازمان، گونه ای خاص از زندگی اجتماعی را ایجاد کرده بود که به طور مداوم تنش را نیز برده است. عاداتی که بر اثر زندگی ممتد در دشت و صحرا کسب شده بود، روشی را در زندگی موجب شده که مستلزم فشار بر همه قوای موجود و استفاده از آن برای نیل به اهداف بود. سازمان اجتماعی مغول، سازمانی بدوی با ویژگی های آن در سطحی بسیار پایین از تولید دسته جمعی و دارای مالکیت دسته جمعی بود. جماعت عشیرتی، کانون اصلی اجتماع؛ و تفاوت ها و اختلاف ها، اندک بود. همه اهل عشیره یکجا کوچ می کردند و در توقفگاه، یورت ها را حلقه وار برپا می داشتند به گونه ای که یورت



بزرگ در مرکز دایره قرار می‌گرفت. به تدریج، خانواده‌های بزرگ، اشراف و ثروتمندانی که دارای گله‌های بزرگ‌تر بودند، ایل‌ها را به وجود آوردند. در این میان، جریان تفکیک عشیره به گره‌های نابرابر شدت پیدا کرد ولی عواملی چون منع ازدواج با اهل عشیره، قوانین ارث، انتقام و سایر عادات و رسوم عشیرتی همچنان باقی ماند. بخش اعظم چادرنشینان که خود صاحب دام بودند، امور معیشتی خود را در حدود ایل مستقلاً اداره می‌کردند و اشراف در زیر لفافه پدرشاهی عشیرتی، آرات‌ها یا مردم عادی چادرنشین را به چراندن دام‌های خود مجبور می‌کردند. به خاطر تصرف مراتع و دام‌های بیشتر، جنگ‌های دائمی میان عشیره‌ها اتفاق می‌افتاد و قبایل مغلوب تابع قبیله فاتح می‌شدند. ملازمان، غلامان پیرامون خان‌ها یا بهادران و نوین‌ها که در مبارزات کامیاب می‌شدند، گرد می‌آمدند و اینان نخست سپاهی بودند و بعد خود صاحب ملازم می‌شدند. خان‌ها آگاهانه از اعیان چادرنشین و سنن اشرافی جامعه مغولی پشتیبانی می‌کردند و روابط فرد عادی چادرنشین مغول و خان او که در عین حال فرمانده جنگی او هم بود، به شکل یک قانون تغییرناپذیر موجود بود. اقتصاد ایلی وابسته به تجارت و دادوستد، عامل اصلی توجه جامعه مغول به همسایگان بود و به روابطی منجر شد که اگرچه مسالمت‌آمیز بود، هجوم‌ها و مبارزات بعدی را گریزناپذیر می‌ساخت.

## پی‌نوشت‌ها

۱. از آنجا که بیشه‌ها در هر ولایتی دور از یکدیگر قرار داشتند، این بیشه‌نشینان طبعاً از هم دور افتاده بودند و اگرچه همه آنها را از اقوام بیشه گفته‌اند، تنها به جهت محل بیشه مشخص می‌شد که هریک از کدام قوم‌اند.
۲. اویرات‌ها، ساکنان ناحیه سنگکور بودند و رشیدالدین آنان را از باب ریشه و نژاد ترکانی می‌خواند که مغول شده‌اند (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۶۵). اینان به لحاظ زبانی نیز با مغولان اختلاف اندکی داشته‌اند. شعب اویرات‌ها عبارت بودند از: (باغاتوت، قویت، اُگلت، اُلْت)، کِرگوت. این گروه، مطیع چنگیزخان شدند و خویشی و نسبت سببی نیز یافتند. از جمله دختر دوم چنگیزخان به نام چیچگان به پسر نوقوته‌بیک پادشاه قوم اویرات داده شد (همان، ص ۳۰۱). امروزه کالموک‌ها (قلموق‌ها) را قبیله‌ای از اویرات‌های مغولستان غربی می‌دانند که در جنوب سیبری و گروهی از آنان در بین رودهای دن و ولگا سکونت دارند

- (معین، ۱۳۷۱: ج ۳). از سابقه تاریخی ایشان اطلاع چندانی در دست نیست. حدس می‌زنند که در قرن هشتم مسیحی، اتحادیه «سه گوریگان» در حدود مغرب دریاچه بایکال و در شمال سرزمین کرائیت‌ها می‌زیستند. اویرات به زبان مغولی به معنای مؤتلف است (گروسه، ۱۳۵۳: ۳۱۴).
۳. رشیدالدین به هنگام معرفی قوم ارویانگفت می‌گوید که چون یورت‌های ایشان در بیشه‌ها بود، نام ارویانگفت بیشه یافتند؛ و سپس تأکید می‌کند که ایشان گاو و گوسفند (نظیر رمه‌داران) نداشتند بلکه گاو کوهی، میش کوهی و جور (به مغولی به معنی آهو آمده است که مانند گوسفند کوهی است) پرورانیده‌اند. (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۱۰۷)
۴. آلان قوا فرزند قوریلارتای مارگان (Qorilartai Margan) بود که از بزرگان قوری تومات (Qori Tumat) ها بودند. قوری تومات‌ها که قاقم، سنجاب و حیوانات فراوان در سرزمینشان یافت می‌شد، به گفته تاریخ سری، از آن‌رو که شکار این حیوانات را موقوف کرده بودند، کوچ کردند و به ناحیه بورقان قلدون آمدند. رشیدالدین نام کوه را برقان قالدون (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۲۱۹) و نام قوم آلان قوا را قورولاس ذکر می‌کند و در این باره که جنگل‌نشین بودند، با تاریخ سری هم‌داستان است (همان، ص ۱۴۵).
۵. رشیدالدین می‌گوید: «از آنچه کسی گوسپند نگاه دارد، عظیم عیب داشته‌اند، تا به حدی که اگر پدر یا مادر دختر را دشنام دادی، گفتمی ترا به کسی دهم که ترا از پس گوسپند باید رفتن و به‌غایت رنجیده، چنان که از غبن و غصه خود را می‌آویختند» (همان، ص ۱۰۷).
۶. قیرقیز و کم لمچنوت از نواحی مغولستان بود که قوم کرائیت در آن ناحیه ساکن بودند. بیشتر اقوام ترک در این ناحیه ساکن بوده‌اند (همان، ص ۴۰). در این ناحیه، رودخانه‌هایی هست؛ از جمله رودخانه آنقوره مُوران که رودخانه بزرگی است و در نزدیکی شهر قنقاس یا قناس (قناس ناحیه‌ای در نزدیکی المالیغ که در تاریخ جهانگشا، شکارگاه جغتای در این ناحیه دانسته و این ناحیه با آب و هوای نیک مشابه با بهشت معرفی شده است. - جوینی، ۱۳۲۹: ج ۱، ص ۲۱، ح ۳۱) با رودخانه کیمر به هم می‌پیوندند و در نقطه به هم رسیدن این دو رودخانه، ولایت قرقیز قرار دارد (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۷۶).
۷. تومات یا توماد، قبیله‌ای در غرب مغولستان که در جنگل‌ها می‌زیستند. نام این قوم در تاریخ سری، قوری تومات (Qori-Tumat) ثبت شده است. «قوری» در ترکی یعنی «نگهداری کردن، قرق کردن»، و در ترکی به معنی «خشک» است. قوری چای = رود خشک. قوری تومات‌ها در ناحیه‌ای زندگی می‌کردند که بر طبق تاریخ سری، قاقم و سنجاب و حیوانات وحشی در آن فراوان یافت می‌شد ولی شکار این

حیوانات دربین این قوم ممنوع بود. دلیل این ممنوعیت در تاریخ سری ذکر نشده است. قوم تومات را رشیدالدین قومی جنگجو می‌داند که در ناحیه ولایت قرقیز می‌زیستند (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۱۰۵).  
۸ بورقان قالدون که - چنان که قبلاً نیز ذکر شد - نام دیگر آن بوره اوندربود، ناحیه‌ای کوهستانی است که گور چنگیزخان در آن قرار داشت.

۹. اشاره رشیدالدین به شعر

مرغی که خبر ندارد از آب زلال      منقار در آب شور دارد همه سال

ذکر زندگی سخت آنان است به لطایف الحیل که چه گمراهند و تصور می‌کنند که در سعادت‌اند.

۱۰. ولادیمیر تسف به نقل از چنگک جوئن - ادیب چینی - طرز زندگی صحرائشینان مغول را به گونه‌ای دیگر بیان می‌کند: «در زمینشان هیچ نوع درختی به جز علف وحشی نمی‌روید. در آنجا آسمان و تپه آفریده شده است نه کوه‌های بلند؛ گندم نمی‌روید و مردم از شیر تغذیه می‌کنند، لباسشان از پوست حیوانات است، در یورت‌های نمدی زندگی می‌کنند و با وجود این خوشحال و راضی‌اند...» (تسف، ۱۳۴۵: ص ۶۲).

۱۱. تاریخ سری، از گفت‌وگوی جاموقه\* و تموچین در باب اقامت و محل چادرزدن آنان خبر داده است: «... آنجا تموچین، در کنار کوه فرود آیم، نگهبانان اسبان ما در آنجا محلی برای چادرها خواهند یافت؛ در کنار سیلاب‌ها فرود آیم، چوپانان ما و میش‌بانان ما در آنجا برای خود غذا خواهند یافت...» (یوان چائویی‌شه، ۱۳۵۰: ۴۹).

۱۲. «اردو» در ترکی به معنای «اقامتگاه شاهانه، کاخ، خرگاه شاهانه» بوده و در متون مانوی - بودایی به معنای «منزل روحانی، سرای آسمانی» و با معنای نخستین به زبان مغولی وارد شده و به صورت «اوردو» (Ordo) در آمده است. در نسخ، ابتدا در زبان فارسی، در جهانگشای جوینی، آمده است (جوینی، ۱۳۲۹: ج ۱، ص ۱۹). اردو تشکیل شده از حداقل شش تا ده چادر یا خانواده (یورته)؛ و چند اردو یک خاندان و چند خاندان یک قبیله (یک اوروک) را تشکیل می‌دهد و «اروک» به معنی «آسودن، راحت کردن، اقامت کردن، منزل کردن و اقامتگاه، منزل گاه، آسایش گاه» آمده است و چند قبیله یک قوم را تشکیل می‌دهد (که به ترکی ایل و به مغولی اولوس خوانده می‌شود).

---

\* . جاموقه، یکی از دشمنان چنگیز بود که برای مدتی با او دوستی برقرار کرد و سوگند برادری خورد (سوگند آندای). این سوگند سبب می‌شد که شخص برادر خطاب شود. جاموقه - پسر تواوریل (Tooril) اونگ‌خان - خان کرائیت‌ها بود، که به کمک تموچین آمد تا زنش را نجات دهد. (← یوان چائویی‌شه، ۱۳۵۰: ۴۴-۴۰)

اردوگاه، اهمیت ویژه‌ای داشت. در تاریخ سری، به‌هنگامی که از جمع شدن تمامی اقوام صحبت به‌میان می‌آید، پس از شمردن اقوام و افرادی که از هر قوم جمع شده بودند، قید می‌شود که «... و تشکیل اردویی دادند...» (یوان چائویی‌شه، ۱۳۵۰: ۵۱).

۱۳. تعداد این کوران‌ها، شعبه‌ها و دسته‌هایی که یک اردو را تشکیل می‌داد، مشخص می‌سازد: «... معنی کوران آن است که چون در صحرائی، خانه‌های بسیار به دور حلقه فرود آیند، آن را کوران گویند؛ و در آن عهد، یک‌هزار خانه را که بدین موجب فرو آمدندی، یک کوران گفته‌اند. بدین معنی، آن قوم [جلایر] هفتاد هزار خانه باشد...» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۲۳۰).

۱۴. ایل = El، در اصل به‌معنای یک واحد اجتماعی و سیاسی به‌هم پیوسته است که یک فرمانروای مستقل آن را اداره می‌کند. این فرمانروا «خاقان» و مردم او «بودون» یا «بودون» (Bodun) و محدوده جغرافیایی او «اولوس» (Ulus) نامیده می‌شد. ایل، به تدریج گسترش معنایی یافت و به‌معنای «کشور»، «ایالت»، «مردم» و «جامعه» نیز به کار رفت. یکی از معانی «ایل»، «صلح» است و در بیشتر فرهنگ‌های ترکی به‌معنای «صلح بین دو فرمانروا» بوده است. ایل در «ایلچی» به‌معنای «صلح‌گر» و در لغت به‌معنای «فرستاده» و «قاصد» و در «ایلخان» به‌معنای «خان قبیله و سرزمین و دولت» است. گروهی «ایل» را کوتاه‌شده «ایلک» می‌پندارند که به‌معنای «نخستین» است و «ایلخان» را «خان نخستین» معنی می‌کنند. گروهی نیز «ایل» را به‌معنی «تابع» و «فرمانبر» و «مطیع» و «ایلخان» را به‌معنای «خان تابع» و «خان مطیع» می‌دانند از آن‌رو که ایلخانان نخستین ایران از خان بزرگ مغول و جانشین چنگیز خان فرمانبرداری می‌کردند.

۱۵. «یورت» (Yurt) در منابع به‌صورت «یرت»، «یورد»، «اورت» و «یوردی» و به‌معنای «محدوده چراگاه، تیول یک شاهزاده، اقامتگاه، پایگاه، مسکن، منزل، چادر نمادی، اجتماع، سرزمین، میهن، میهن اصلی» آمده است. در زبان اویغوری، بیشتر به‌معنی «منزلگاه» به کار رفته است. (همان، ص ۷۶، ۱۰۶، ۱۳۰، ...)

۱۶. استخوان یعنی نسل و به مغولی لغت «یسون» یا «یاسون» (Yasun) به کار برده می‌شد و در اصطلاح خاندان، قبیله، نژاد و تخمه است. (همان، ص ۲۰۹۲)

۱۷. «... و از آن، اوباق‌های دیگر منشعب گشته و این زمان پیش اقوام مغول چنان مقرر است که آنچه از این شعبه‌ها پدید آمده‌اند، ایشان به یکدیگر نسبت خویشی بیشتر دارند...». اوباق در زبان مغولی «اوباغ» است و «اوبوغ» یعنی قوم، قبیله، خاندان و دودمان.

۱۸. «آبوگا» یا «آبوگان» یعنی «جد». در تاریخ سری از آبوگان‌های متفاوتی نام برده شده است: چرقای ابوگان (کسی بود که یسوکای، تموچین را به دست او سپرد).
۱۹. در سراسر تاریخ سری، به انتخاب همسر از ایل دیگر اشاره شده است: همسر دویون مارگان از قبیله تومات‌ها، هوآلون اوچین-مادر چنگیز- از قبیله و قوم مرکیت و همسر چنگیز بورت‌ه اوچین «شاهدخت اوچین» یا «بورت‌ه فوجین» از قنقرات‌ها. (یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۳، ۱۴، ۱۸، ...)
۲۰. «... چه، عادت مغول آن است که نسب آبا و اجداد را نگاه دارند و هر فرزند که در وجود آید، او را تعلیم و تلقین نسب کنند، چنان‌که از آن ملت کنند؛ و از این جهت، هیچ‌یک از ایشان نباشد که قبیله و انتساب خود نداند و به غیر از مغول، دیگر اقوام را این عادت نیست، آلا عرب...» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۲۲۳).
۲۱. در تاریخ سری، صریحاً به واژه «برادران» اشاره شده است؛ ولی رشیدالدین این داستان را از زبان برادران شوهر آلان قوا ذکر می‌کند نه فرزندان او. بنابراین، شاید صحیح‌تر برادران شوهر باشد.
۲۲. قودا: نسبت بزرگان دو خانواده به یکدیگر به جهت ازدواج فرزندانشان مانند نسبت پدر عروس و داماد به یکدیگر. (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۷۹ و ج ۳، ص ۲۳۹۱)
۲۳. دختردایی تموچین (دائی ساچان). این خواستگاری در نه سالگی تموچین صورت گرفت؛ و در تاریخ سری نوشته شده است: رئیس خاندان اونگیرات که از خاندان زن یسوکای بود، دختر خود - بورت‌ه - را به یسوکای پیشنهاد کرد که ده سال داشت و مقدر بود که مادر امپراتوران شود. بنابر رسم مغول، پسر برای مدتی در بین خانواده عروس می‌ماند تا نشان اتحاد باشد: «... من دخترم را می‌دهم و اما راجع به پسر تو، برو و او را چون داماد اینجا بگذار...» (یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۱۹).
۲۴. هنگامی که همسر تموچین را دزدیده بودند، او با کراثیت‌ها هم‌پیمان شد تا بورت‌ه اوچین را نجات دهد.
۲۵. «تومان» به معنای «ده هزار»، واژه‌ای تخاری است که از زبان ترکی به مغولی راه یافته است. مغولان خود نامی برای شمارش بیش از صد نداشتند و «مینگ» (ming) را از ترکی وام گرفتند. (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۳، ص ۲۳۴۵؛ یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۳۹)
۲۶. «اروغ» یا «اروخ» (Uaruq-Uruk)، «فرد اهل» به معنی «اولاد و نسل» آن ایل و در نتیجه به معنی «نزدیک و خویشاوند» است و ایلات خویشاوند را نیز «اروغ» می‌گفتند (تسف، ۱۳۴۵: ۱۰۰).
۲۷. «جَت» (Jat): افرادی که متعلق به ایل معینی نبودند و برای اعضای ایل بیگانه شناخته می‌شدند (یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۹). بین ایلات بیگانه (جت) که از یکدیگر دور بودند، اغلب روابط خصمانه وجود

داشت. گاه بین افراد یک ایل که با هم اروغ و خویشاوند بودند هم دشمنی می افتاد و در نتیجه اروغ‌ها هم با یکدیگر جت می شدند و روابطشان نیز روابط جت‌ها می شد.

۲۸. تُرقوت (Torqut): تقریباً با «قودا» - یعنی خویشاوند به جهت ازدواج فرزندان با یکدیگر - یکی است. رشیدالدین، قومی را نیز به نام ترقوت در ردیف اویرات‌ها ذکر می کند (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۹۹، ۱۶۵، ۲۶۸).

۲۹. رشیدالدین از چنگیز نقل می کند که «... از اروغ ما یکی از یاساق [یاسا] که مقرر است یک نوبت خلاف کند، او را به زبان نصیحت کنند، و اگر دو نوبت مخالفت کند، بازخواست بلیغ نمایند، و سوم بار او را به موضع دور بالجین قولچور فرستند. و چون آنجا رود و باز آید، متنبه شده باشد، و اگر تأدیب نیافته باشد، او را بند فرزندان فرمایند. اگر از آنجا بیرون آید، ادب یافته و عاقل گشته فیها، و آلا جمله آقاوانی جمع شوند و کینگامیشی کنند و مصلحت او بجویند...» (همان، ص ۵۸۸). بنابراین، بریدن علقه خویشاوندی برای مغولان، امری مشکل بوده است.

۳۰. همسر «دُبون مارگان» (دبون خردمند) - نیای چنگیز - نیز از سرزمین قوری تومات‌ها بود و از آنجا که شکار قاقم و سنجاب در آن ناحیه ممنوع شده بود، به ناچار به خطه بورقان قلدون که شکار حیوانات وحشی در آن آزاد بود، می رفتند و در کنار سایر قبایل زندگی می کردند. (یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۳)

۳۱. چنگیز یکی از خویشاوندان خود به نام آلتان خان می گوید: «... مقام ما اُونان مُوران چگونه بی خداوند باشد؟ ... من به سخن شما خان شدم و گفتم مقام و مسکن آبا و اجداد را مندرس نگردانم و راه یوسون ایشان را ضایع و باطل نگردانم...» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۳۹۱).

۳۲. «... و این اقوام را یورت و مواضع به همدیگر پیوسته و معین که هر قومی را یورت از کجا تا کجا بوده و مجموع یورت‌های ایشان از حدود ولایت او یغور است...» (همان، ص ۱۴۷).

۳۳. «آنگاه آلان قوا، مادرشان، گفت: شما، دو فرزند من با گلونوتای و بوگونوتای نسبت به من ظنین شده‌اید و با یکدیگر گفتید: او این سه پسر را به دنیا آورده، اینان پسران که‌اند و چطور؟ ... هر شب مردی زرد نورانی از روزن بالای خرگاه و از روشن پنجره وارد می شد و بر شکم من دست می مالید، و پرتو نورانش در شکم من فرو می رفت...» (یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۵؛ همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۲۲۳).

۳۴. این کوکوچو بزرگ‌ترین خدمت را در حق چنگیز انجام داده بود. این شمن معروف که در زمستان‌ها با بدن برهنه روی یخ و برف راه می رفت، ادعا کرد که می تواند با خدا و سایر ایزدان ارتباط برقرار کند. وی که بسیار قدرتمند شده بود، به فرمان چنگیز به دست قسار - برادر چنگیز - به قتل رسید (تسلف،

- ۱۳۶۳: ۱۲۱ - ۱۲۰؛ یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۵۴). این کو کوچو، پسر مونگلیک آچیکا (به معنی پدر) بود که پس از مرگ یسوکای بهادر با مادر چنگیز ازدواج کرد.
۳۵. «و به واسطه توالد و تناسل در این وقت، مقدار یک تومان مغول زیادت از شعبه ایشان هستند...» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۲۶۸).
۳۶. نیای چنگیز یا دئون مارگان با آلان قوا - از قبیله ای جنگل نشین در کرانه غربی دریاچه بایکال - ازدواج کرد و دارای دو پسر شد؛ ولی آلان قوا پس از مرگ همسرش صاحب سه فرزند دیگر نیز شد، فرزندان که او ادعا می کرد از خدای آسمان در شبی مهتابی باردار شده و به دنیا آورده است. (یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۵).
۳۷. قبایلی نظیر سالجیوت، تایچیوت، نایمان، قتقین، دوربان (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۴۴، ۷۶، ۸۲، ۱۱۳ و ۱۸۴)؛ «و این اقوام از پسر میانگین آلان قوا منشعب گشته اند که نام او بواتو سالجی بوده».
۳۸. یسوکای بهادر با ایجاد اتحاد قودا (ایجاد خویشاوندی از طریق ازدواج فرزندان با یکدیگر) با قبیله القونواوتها رابطه ازدواج برقرار کرد. (یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۱۷)
۳۹. هر مرد مغول هر تعداد همسر را که می توانست نگهداری کند، اختیار می کرد: یکی صدتا، دیگری پنجاه تا. ازدواج با خویشاوندان به استثنای مادر، دختر و خواهری که از مادر آنان بود، برایشان رسمی عمومی بود. با وجود این، آنان با خواهران خود که از یک پدر بودند و حتی با همسران پدر خود پس از درگذشت او می توانستند ازدواج کنند؛ همچنین یک برادر جوان تر می توانست با همسر برادر خود پس از درگذشت برادرش ازدواج کند. (هال، ۱۳۸۰: ۱۸؛ همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۱۹)
۴۰. «برتا اوجین (بورته) با خود پوستین قاقم سیاهی آورده و گفته بود که هدیه عروسی مادرش چوتان به پدرشور (یسوکای بهادر) تازه است. رسم مغول چنین بود که عروس به خانه همسر خود جهیز می آورد که برحسب ثروت قبیله پدر متفاوت بود. (یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۳۴ و حاشیه ۲)
۴۱. «خاتون» مفرد «خوانین»، از زبان سغدی به زبان ترکی آمده است. در زبان سغدی، «خان» به معنای «ارباب و فرمانروا» و «خاتون» به معنای «همسر ارباب و همسر فرمانروا» است. «خاتون» از زبان ترکی به زبان مغولی وارد شده است. (همان، ص ۶۱ - ۲۱؛ همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۹۶-۹۵). رشیدالدین تقریباً در همه موارد، همسران خان را خاتون نامیده است.
۴۲. رشیدالدین درباره چگونگی به دنیا آمدن جوجی - بزرگ ترین پسر چنگیز - مطالبی بیان می کند که اشاره بدان حائز اهمیت است. مطالبی که در تاریخ سری درباره دزدیده شدن بورته نوشته شده است، با مطالب رشیدالدین تاحدودی اختلاف زمانی دارد. با توجه به تاریخ سری (ص ۴۵)، بورته (برتا اوجین)

را چیلگار بوکو - برادر کوچک خان مارکیت‌ها - باید در تملک گرفته باشد. متن تاریخ سری، حکایت از آن دارد که این اتفاق به هنگام پشم‌چینی گوسفندان روی داده است (ص ۳۶). اما هنگامی که بورته را پس گرفتند، یک سال بعد حدوداً در بهار بوده و لذا فرزندی که در شکم بورته بود - یعنی جوجی - باید متعلق به چنگیز نباشد (ص ۴۱). در باب به دنیا آوردن جوجی نیز چون او به هنگام بازگشت به دنیا آمد، وی را جوجی یعنی مهمان ناخوانده نامیدند (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۷۲ و ۳۰۰).

۴۳. در ادامه دشمنی‌های مغولان با مرکیت‌ها، این نکته را نیز باید ذکر کرد که چنگیز نیروی بزرگی را برای سرکوب باقیمانده مرکیت‌ها به فرماندهی جوجی فرستاد. در واقع، چنگیز می‌خواست مرکیت‌ها را با جوجی که احتمالاً فرزند رئیس مرکیت‌ها بود، نابود سازد. (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۹۵).

۴۴. این مرد، قام بزرگ مغولان بود. قام در زبان ترکی یعنی کاهن، روحانی، پزشک، جادوگر، ساحر؛ و بیشتر به روحانی - پزشکان آیین شمنی اطلاق شده است.

۴۵. (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۲، ص ۷۹۲) می‌گوید: «چنگیز خان بعد از مدتی، از سخن مرموز مادر فهم کرد که او را میل به شوهر است. بدان سبب او را به منگلیک ایچیگه داد.»

۴۶. رشیدالدین اشاره می‌کند به مرگ تولوی پسر چهارم چنگیز خان و ازدواج همسر او به فرمان اوگتای با گیوک خان و رد کردن این پیشنهاد در نهایت درایت از طرف سُورقُتئی بیکی - خاتون تولوی - که تربیت طفلان و حفظ اتحاد میان آنان را بر ازدواج رجحان داده بود. (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۲، ص ۷۹۲)

۴۷. «... و باز آنک در عین کارزار باشند هرچ به کار آید از انواع اخراجات هم ازیشان ترتیب سازند و زنان و کسان ایشان که در بند و خانه مانده باشند، مؤونتی که به وقت حضور می‌داده باشند، برقرار باشد تا به حدی که اگر کاری اوفتد که نصیب آن یک نفس بیکار نفسی باشد و مرد حاضر نه، آن زن به نفس خود بیرون آید و آن مصلحت کفایت کند...»

۴۸. جویی می‌گوید: «... چنگیز خان از خوانین و سراری (جمع سریه = اسیران) فرزندان ذکوراً و اناثاً بسیار بودند و ... در رسم مغول، اعتبار فرزندان یک پدری به نسبت مادران باشد: مادر هر کدام بزرگ‌تر به نسبت، آن فرزند را مزیت و رجحان باشد.» (جویی، ۱۳۲۹: ج ۱، ص ۲۹).

۴۹. «... و بر سنت شریعت عقد نکاح بستند و بر رسم و ترتیب مغولان آلات جهاز دادند...» (همان، ص ۱۸۹). «دیگر دختری از نزدیکان حضرت را به شوهر می‌فرستادند، صندوقی مروارید که هشت کس آن را بر گرفته بودند، به جهاز او آورده بودند...» چنگیز خان یکی از زنان خود به نام ایقته خاتون را به یکی از امرای خود بخشید و به هنگام این کار تمامی جهاز او را نیز به آن امیر بخشید مگر یک آشپز به نام آشیق تامور را و یک کاسه زرین را که به یادگار نگه داشت. رشیدالدین می‌گوید: «... او را با تمام خیل و



- خدم و حشم و تبع و ایواغلانان و گله و رمه و دفینه و خزینه که داشت... که آن هر دو جهت یادگار بازگرفت و باقی را تمامت با خاتون به هم، به امیر مذکور بخشید...» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۳۰۴).
- بدین ترتیب، مشخص می‌شود که زنان جهیز کاملی را همراه می‌آوردند.
۵۰. به کار بردن واژه «ملکه» توسط مارکوپولو یا شاید مترجم محترم، اندکی با اشکال مواجه است. باید واژه «خاتون» یا «بیگی» باشد. (مارکوپولو، از دربار زنان قویلای قآن و گروهی از تاتار به نام اون‌گرات‌ها که در شهری به همین نام زندگی می‌کردند و برای خان از همان شهر دختران زیبایی را انتخاب می‌کردند، داستان آورده است).
۵۱. نومیولون (Nomulun)، همسر جد هفتم چنگیزخان بود. وی ۹ پسر داشت و چون همسرش وفات یافت، پسرانش زیر نفوذ او بودند. وی نعمتی و ثروتی تمام داشته، از آن پسران تنها «قایدو» زنده ماند؛ و او را مقام و یورت در موضعی بود که نوش‌اوکی و کوه‌سیاه خوانده‌اند. (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۲۲۹ و ۲۳۴).
۵۲. جوینی می‌گوید: «... چون پادشاه جهان [اوگتای قآن] رحلت کرد... کسی باید که حاکم و سرور باشد تا کار ملک مهمل نشود... چغاتای و دیگر پادشاه‌زادگان کس فرستادند که توراکینا خاتون مادر پسر ارشد که استحقاق خانیت دارند تا به وقت آنک قوریلتای شود کار ملک را مرتب می‌دارد...» (جوینی، ۱۳۲۹: ج ۱، ص ۱۹۶).
۵۳. و باز می‌گوید: «چون گیوک‌خان نزد مادر رسید، در کار مصالح ممالک هیچ شروع نمود، و برقرار تورانگه‌خاتون تنفیذ احکام می‌کرد...» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۲، ص ۸۰۲).
۵۴. «... و تقسیم آن به رأی و صوابدید سرقوییتی‌بیکی که حاکم‌ترین آن قوریلتای بود، مفوض کرد...» (جوینی، ۱۳۲۹: ج ۱، ص ۲۰۹).
۵۵. «... و قبیله اویرات در میان مغول از قبایل مشهور است و آن قبیله اکثر احوال اولاد و احفاد چنگیزخان باشند و سبب آن است که وقت خروج او چون ایشان به مظاهر و معاونت پیش آمدند... فرمان شد تا دختران امرای ایشان را با پسران اروغ او مزدوج می‌کنند...؛ سرقوییتی‌بیگی - مادر منکو - و دقوز خاتون - همسر هلاکو - نیز از آن قبیله هستند.
۵۶. «... گونجو خاتون دختر آلتان خان، پادشاه ختای ... به جهت آنکه پدرش پادشاهی به‌غایت بزرگ بوده، او را اعتبار و احترام می‌کرده‌اند و چنگیزخان از وی هیچ فرزند نداشته ...»
۵۷. «... بعد از آن او را جهت شهزاده منگو تیموربن هولاکو خان بخواستند و به اردو آوردند و فارس با تصرف دیوان مغول آمد...» (مستوفی قزوینی، ۱۳۳۹: ۵۰۷؛ آیتی، ۱۳۷۲: ۱۱۳). «... چه، در زمان مادرش

- ترکان میان او و منکو تیمور فرزند هلاکوخان عقد ازدواج واقع شده بود. بعد از آنکه از دو جانب قطارهای شتر هدایا و تحف تقدیم شد عوض مهر و شیربها را چهاردانگ بستان فیروزی و نوروزی و اسواق خان ملکی با هشتاد هزار دینار از سدس املاک ملّاک دارالملک و مواضع املاک کبیر به حکم فرمان هر سال تعیین فرمودند و از اصول اموال ممالک فارس جدا کردند...» (منشی کرمانی، ۱۳۲۸: ۵۶).
۵۸. «سونج ترکان منکوحه جغتای خان شد...».
۵۹. چنان که مستوفی می نویسد: بنا بر رسم مغولی: پسر همسر پدر را به زنی گرفت و سلطنت کرمان را نیز به این پادشاه خاتون داد.
۶۰. نسوی در ذکر عصر التون خان رسماً قید می کند که عمه چنگیز از قبیله دمرجی بعد از مرگ توشی خان - یکی از خان‌های اطراف چین - گفته بود که چون فرزندی ندارد، چنگیز را به جای شوهر مستعد جانشینی دانست. (نسوی، ۱۳۴۴: ۸)
۶۱. جوینی می گوید: «... او برادرزاده اونک خان است. امر و نهی و حل و عقد، او باشد و از آنچه فرمان اوست، سر نیچند. بیکی در تربیت و ترتیب تمامت پسران و ضبط امور دولت و اقامت جاه و حرمت و کفایت مهمات به حسن رأی و درایت، اساسی نهاد...» (جوینی، ۱۳۵۵: ج ۳، ص ۵).
۶۲. Qurut از ماده «قوری - قورو» به معنی «خشک بودن»، در لغت به معنی «خشکیده و خشک شده» و در اصطلاح به معنای «کشک» است؛ و این واژه از ترکی به مغولی وارد شده است. (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۲، ص ۱۴۷۶)
۶۳. مادر چنگیز (هوآلون اوچین) به تنهایی پسرانش را اداره می کرد، سب و گیلان وحشی می چید و آنان را تغذیه می کرد: «وی علمی برافراشت و خود بر اسی نشست و نیمی از افراد را به دنبال خود راه انداخت و بدون اینکه بگذارد افراد توقف کنند، به دنبال تایچیوت‌ها به کوچ پرداخت.» (یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۲۲-۲۳).
۶۴. Baki: این عنوان مکرر در متون و همراه با اسامی شخصیت‌های متعدد از قبایل و اجداد مختلف مغول آمده و این عنوان بیشتر متعلق به پسران ارشد بوده است؛ مانند «ساجاباکی» پسر ارشد «قوتوقورکی»، «توقتاباکی» از سلاله مارکیت‌ها و پسر بزرگ وی «توگوس‌باکی»، «غوچوباکی» پسر بزرگ «ناکون تایشی» یکی از برادران ارشد یسوکای بهادر از قبیله برجیقین، «غودوقاباکی» رئیس قبیله اویرات، «غاجی‌اون‌باکی» از قبیله دوربان، و «بیلگاباکی» از قبیله کرائیت. (همان، ۱۳۵۰، ص ۵۳، ۶۱، ۶۳ و ۶۹).
۶۵. رشیدالدین این نام را به صورت «بیکی» آورده است: «... و دختر چنگیزخان که جهت پسر سنگون می خواستند، نام او قوجین بیکی بود...» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۱۱۹).

عنوان «باکی» در جامع‌التواریخ به کار برده نشده و در تمامی موارد همان «بیکی» آمده است. بارتولد معتقد است که واژه «بیکی» همان لقب «بیگه» و «بیگی» که در مورد دختران به کار گرفته می‌شد، نیست و قرائت درست آن «بکی» یا «بگی» است (بارتولد، ۱۳۵۲: ج ۲، حاشیه ص ۸۱۷).

۶۶. تسف در نظام اجتماعی مغول، تعبیر رشیدالدین را در نمی‌یابد و آن را سهو می‌پندارد و می‌نویسد: «مورخ ایرانی مرتکب اشتباه شده و باکی را با یک اسم خاص عوضی گرفته ... و این اشتباه ناشی از آن است که در تاریخ سری مسئله باکی به ندرت مطرح گشته.» (تسف، ۱۳۴۵: ۸۵). مسئله «باکی» نیز در تاریخ سری بسیار ذکر شده است (یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۸۶).

۶۷. Baarin از اقوام اصلی مغول که به چنگیزخان پیوستند؛ از نیروها، و با قوم دوربان نزدیک و از یک ریشه بودند. (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۴۴، ۱۰۵، ۱۹۱؛ یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۹ و ۵۱).

۶۸. قیالیک شهری بوده است در ترکستان شرقی در حدود کاشغر و ختن و در تصرف ملوک ترک بود. (جوینی، ۱۳۲۹: ج ۱، ص ۳۱ - حاشیه)

۶۹. رشیدالدین یورت جوجی را در حدود ایرتیش (اردیش) ذکر می‌کند و می‌گوید: «چینگیزخان تمام ولایات و اولوس که در حدود اردیش و کوه‌های التای بود با بیلاق‌ها و قشلاق‌های آن نواحی به جوجی‌خان توسامیشی (تحویل دادن، واگذار کردن) فرمود و یرلیق نافذ گردانید که دشت قپچاق و ممالکی که در آن جوانب است، مستخلص گردانیده، در تصرف او بود و یورت او در حدود اردیش بود و مقر سریر مملکتش آنجا. (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۷۳۱).

۷۰. تاریخ سری، مملو از چنین فرزندانانی است: «بودونچر به زنی دست یافت که چندماهه آبستن بود... چون به نزد بودونچر آمد، پسری به دنیا آورد و گفت این پسر از قوم جت است. او را جدردای نام نهادند و او جد جاموقه بود... سرانجام این زن از بودونچر فرزندی به دنیا آورد؛ و چون او زنی بود که به اسارت گرفته شده بود، آن پسر را «باریدای» (Baaridai) نام نهادند که جد «بارین‌ها» است...» (یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۹).

۷۱. «آجان» به معنی «ارباب و مالک» در مأخذ رشیدالدین یافت نشد. رشیدالدین نام ابوغان را ذکر می‌کند و می‌نویسد: «... تولوی خان [پسر چهارم چنگیز که کوچک‌ترین فرزندش بود] در اکثر اوقات ملازمت پدر می‌نمود... او را ابوغان می‌گفته و یورت و اردوها و اموال و خزاین و ایراخته و امرا و نوکران و لشکر خاص چینگیزخان جمله بدو تعلق داشته؛ چه، عادت مغول و ترک از قدیم باز آن بوده که چون در حیات خود فرزندان بزرگ را مال و گله و رمه و تبع جدا کرده می‌دهند، آنچه باز می‌ماند فرزند

- کوچکین را می‌باشد و او را اوتچگین گویند، یعنی فرزندی که به آتش و آتشدان خانه تعلق دارد، اشارت به آنکه بنیاد خانه بر اوست...» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۲، ص ۷۸۴).
۷۲. رشیدالدین می‌نویسد: «... و در اصل این اصطلاح از آن ترک بوده. اوت آتش است و تیگین امیر، و مقصود آنکه امیر و خداوند آتش؛ و چون تیگین به لهجه مغولان درست نمی‌آید، اوتچگین می‌گویند و بعضی اوتچی ...» (همان، ص ۲۸۵).
۷۳. بواورچو پسر ناقوبایان («بایان» در لغت مغولی به معنی «ثروتمند» است). به‌هنگام سختی‌های فرار تموچین از دست تایچیوت‌ها او را یاری داد و کمک کرد تا اسب‌های تموچین را بازببند. (یوان چائویی‌شه، ۱۳۵۰: ۳۲).
۷۴. رشیدالدین از روزهای آخر چنگیز و وصیت کردن با فرزندان، چنین می‌نویسد: «... او گشای قآن را ولی عهد گردانید ... و مرا چیزی نیست؛ هر چه هست، به تولوی تعلق دارد که خداوند خانه و یورت بزرگ است ...» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۵۲۷ و ۵۲۹ و ۶۰۴).
۷۵. «ایچه» و «ایچگیه» در مغولی به معنای «پدر» و «ایکه» به معنای مادر است. این دو واژه گاه به صورت‌های «ایچگه» و «اکه» در ترکیب با واژه‌های دیگر نیز ذکر شده‌اند، مانند «منگلیک ایچگه» (پدر کو کوچو)، «اکه کله» (eke Kele) به معنی «زبان مادری» و «اکه نوتوق» (eke-nutuq) به معنای «میهن اصلی و مادری» (همان، ص ۸۴ و ۱۲۰ و ۲۷۴).
۷۶. یسوکای بهادر - پدر چنگیز - پنج پسر داشت و هیچ دختر نداشت. پسر پنجم از خاتونی دیگر بود به‌نام بگلوتی نویان. وی ملازم چنگیزخان بود و چندین بار در حملات زخم خورده بود و از این رو، چنگیز به او توجه داشت. (همان، ص ۲۸۲).
۷۷. رشیدالدین می‌نویسد: «... شما هنوز کودک‌اید و راه برادران بزرگ است. اگر وقتی گناهی کنند، به دل خود ایشان را نکشید، با من کینگاج [مشورت] کنید و بعد از من با یکدیگر کینکاج کنید... تا روشن دارند تا انکار در خاطر نتوانند آورد و مقرب و معترف باشند که مؤاخذت ایشان به سبب گناه است نه از سر غضب و تهور...» (همان، ص ۶۱۲).
۷۸. Anda در مغولی به معنای «دوست»، «برادر خوانده»، «به برادری سوگند خورده»، است. این واژه شاید از واژه «آند» در ترکی به معنی «سوگند خوردن» مشتق شده باشد. در مغولی، پیوند دوستی بستن را آندا گفته‌اند؛ چون پیوند بین بواورچو با تموچین (یوان چائویی‌شه، ۱۳۵۰: ۳۳)، پیوند اونگ‌خان - خان قوم کرائیت - با یسوکای بهادر پدر چنگیز (همان، ص ۳۴): «... تموچین چون به نزد اونگ‌خان رسید، گفت:

سابقاً تو خود را با پدرم آندا خواندی، پس تو به منزله پدرم هستی...». چنگیز جاموقه را آندای خود می‌نامد و می‌گوید: «یکدیگر را دوست بداریم...».

۷۹. در تاریخ سری، هدایای رد و بدل شده آنان چنین ذکر شده است: «... هنگامی که تموچین یازده سال داشت، جاموقه به تموچین یک استخوان (قاب) آهو داده بود. تموچین نیز در عوض به او استخوانی داده بود که آن را مس‌اندود کرده بودند و به این ترتیب یکدیگر را آندا خوانده بودند...». تموچین و جاموقه، سخنان قدیمیان و پیران را که گفته‌اند «آنداها زندگی مشترک دارند و یکدیگر را ترک نمی‌کنند، پذیرفته بودند و حال پیوند آندایی خود را تجدید می‌کردند. تموچین کمربند طلایی را که از توتوقوی مارکیت گرفته بود، به کمر جاموقه بست و جادوقه نیز کمربند طلایی را که از دائیرواوسون اوواس مارکیت گرفته بود، به کمر تموچین بست و خود را آندا خواندند و یکدیگر را دوست داشتند...» (همان، ص ۴۸).

۸۰. در تاریخ سری نوشته شده است: «هوآلون آکا (مادر چنگیز) در مسکن خود چهار کس را تربیت می‌کرد: پسر جوانی به نام گوچو که از اردوی مارکیت‌ها گرفتار شده بود، پسر جوانی به نام کوکوچو که از اردوی باسوت‌ها گرفتار شده بود، پسر جوانی به نام شیکیکان قوتوقو (شیگی قوتوقو) که از اردوی تاتارها گرفتار شده بود، و پسر جوانی به نام بورااول که از اردوی جورکین‌ها گرفتار شده بود...» (همان، ص ۶۷). داستان این پسر سوم به نام شیگی قوتوقو را رشیدالدین نیز نقل می‌کند که چنگیز را ایچه یا پدر می‌خوانده است و بورته را ایکه یعنی مادر (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۸۴).

۸۱. برای اطلاع بیشتر، ← یوان چائویی‌شه، ۱۳۵۰: ۷۰ و همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۳۹۵، در داستان جنگ چنگیز با اونگ‌خان و کشته شدن او.

۸۲. داستان دویون خردمند و زناشویی او با آلان‌قوا، زنی از قبیله جنگل‌نشینان کرانه‌های غربی دریاچه بایکال است. (یوان چائویی‌شه، ۱۳۵۰: ۲-۳)

۸۳. ظاهراً پیش از بنیان‌یافتن اجداد مغولان، آریاییان که به فن استخراج آهن آشنا بوده‌اند، وسیله چیرگی بر اجداد مغولان را یافته بودند؛ لذا آنان که از آن مهلکه جان سالم بدر بردند، به مناطق سخت کوهستانی پناه بردند و بعدها که مغولان به راز استخراج آهن و صنعت آهن‌گدازی پی بردند، توانستند دوباره با اقوام همسایه مبارزه کنند. اما صنعت آهن‌گدازی خیلی زود در مغولستان متروک شد و تنها اسب فرمانروایان رکاب آهنی داشت.

۸۴ رشیدالدین می نویسد: «... از تاب آفتاب دولت چینگیزخانی، دشمنان چون ذره در فضای هوا متفرق شدند و قوم اوروت و بویروت که مقدم ایشان اوروت و بویروت بودند، درآمدند و ایل شدند.» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۳۳۰).

۸۵ «... این چند شعبه اقوام که ذکر رفت، همه از یک قوم منشعب گشته، لیکن هر یک قومی علی حده شده اند و مقدم لشکری گشته و به عدد عظیم بسیار شده...».

۸۶ این سرزمین ها یورت به ترکی و نوتوق به مغولی خوانده می شدند، به معنای محدوده چراگاه، اقامتگاه، سرزمین و گاه میهن اصلی.

۸۷ در تاریخ سری، از روایات قدیم و چگونگی به غلامی گرفتن اقوام سخن به میان آمده است و اینکه چگونه بودونچر (کوچک ترین فرزند آلان قوا و دبون مارگان) با برادرش بوقوقتی نقشه کشید تا توانستند پنج تن از آنان را اسیر کنند؛ و در میان آنان، زن حامله ای نیز بود که آن پسر را «جدرای» می نامیدند و هم او جد جاموقه بود که ایل جدران از اوست. (یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۸ و ۹).

۸۸ آرات ها = ایراختا (Eraxta)، ترکی - مغولی به معنای «مردم»، «مرد»، «آدمی»؛ از «آر» یا «ار» (Ar-Er) که در زبان ترکی به معنای «مرد» و مغولی شده آن «اره» (Ere) است به علاوه «اختای» مغولی به معنای «اسب» که در اصطلاح یعنی «خدم و حشم» و در ترکی به جای آن «آرات» یا «مرد و اسب» به کار می رود (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۳، ص ۲۳۰۸). «آرات» یا «الباتو» قبل از هر چیز به صاحب و ارباب خود تعلق دارد.

۸۹ «قراچو» یعنی «مردم عادی»، «رعیت»، «عامه». این واژه، مغولی شده «قراچی» است. در تاریخ سری، از ایشان با عنوان «مردان سرسیاه» نام برده شده (یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ص ۵) که منظور از آن، «مردم عادی» است؛ و رشیدالدین می نویسد: «قراچو کسی است که خویشاوند خاندان یا اروغ چینگیزی نیست.» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۱۷۰).

۹۰ به این بغول ها از اروغ چنگیزی دختر داده نمی شد. «بغول» یعنی «بند»، «وابستگی» و «بنده»، «رعیت برده» و «بنده قدیم». رشیدالدین گاه واژه «انگوبغول» را به کار برده و معنا کرده است. در جامعه پیش از چنگیزخان؛ این انگوبغول ها بیشتر تابع به شمار می رفتند و این تابعیت قبیله ای بود نه تابعیت فرد از فرد (همدانی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۲۰۸۴).

۹۱ در یک مورد دیده شده که رشیدالدین از بندگان قدیمی سخن به میان آورده است؛ و آن نیز از آنجا که به همراه لفظ امرا آمده است، می تواند بر سایر طبقات غیر از امرا حمل شود. (همان، ص ۴۶۳).

تسف می گوید: واژه «اونقن بغول = تگوبغول» را نمی توان غلام و بنده ترجمه کرد؛ زیرا از نظر رشیدالدین همه اتباع حکمرانان شرقی غلام بوده اند. ایشان اموال شخصی داشتند و از یک نوع آزادی فردی برخوردار بودند، بین خود روابط ایلی داشتند و خدمتگزار اربابان در مواقع جنگ و صلح بودند. (تسف، ۱۳۴۵: ۱۰۸).

۹۲. این فقط در صورتی بود که از استخوان دیگری باشند و گرنه همچنان از قدیم به ایشان دختر نمی دادند و نمی ستانند. (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۱۵۶).

۹۳. سرانجام چنگیز خان گفت: «... به تو اوریل - برادر کوچک - بگویند: دلیل اینکه تو برادر کوچک خوانده شده ای، این است که اقداباول به اسارت در خدمت تومینای ساچان [از نیاکان چنگیز پسر قایدو نیای چهارم چنگیز خان بود (همان، ص ۲۴۲)] وارد شد. پسر اقداباول، سوباگای بواول بود. پسر سوباگای بواول، کوکوچو کیرسان بود. پسر کوکوچو کیرسان، یاگای فونگتقر بود. تو، تو اوریل پسر گای فونگتقر هستی. کدام اند اقوامی که با غرور می گویی به اونگ خان خواهی داد؟ آلتان و قوچر هر دو تن نخواهند گذاشت کسی بر قوم من حکومت کند. سبب آنکه من به تو «برادر کوچک» می گویم، این است که تو از طرف اجدادت غلام در گاه پدر اجداد من و غلام شخصی آستان پدر پدر بزرگ من بوده ای. این است پیغام من به تو.» (یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۱۰۹).

۹۴. در تاریخ سری، این ایل از تبار قایدو و اعقاب چنگیز دانسته و مسکن اصلی ایشان رودخانه انون ذکر شده است، جایی که مادر چنگیز با فرزندانش در میان ایشان زندگی می کرد ولی رها شد و به تنهایی فرزندانش را نگهداری کرد. (همان، ص ۱۱، ۱۵، ۲۴، ۲۶).

۹۵. تموچین به هنگام فرار از دست تائچیوت ها، از کمک های مردی به نام سورقان شیره و فرزندانش بهره مند شد. در تاریخ سری، به نقل از تموچین، نوشته شده است که «ارابه های پر از پشم و چهارپا به وی تعلق داشت و از منزل او همیشه بوی قمیز و زدن شیر به مشام می رسید.» «... علامت مسکن او این بود که از سر شب تا دم صبح، شیر خام را می ریختند و می پختند و شیر پخته را می زدند...» (همان، ص ۲۹).

۹۶. inja: کنیزی که هنگام ازدواج به عروس داده می شد؛ «اینجی» به معنای «جهیزیه» است و «اینجور» در زمان ایلخانان به معنای «زمین»، «برده» و «کنیزی» بود که به عروسان خاندان ایلخانی به ویژه دختران اروغ یا خاندان بزرگ به هنگام ازدواج بخشیده می شد و بعداً به معنای «املاک دولتی» آمد و اصطلاح «خالصه» به جای آن نشست. در دوره های بعد، «اینجو» به معنای «اسیران جنگی» نیز به کار رفته است. بودونچر - آخرین پسر دویون مارگان - زنی گرفت که مادر قاییچی بهادر (Qabici- baatur) بود و او دو ندیمه به همراه خود به خانه شوهر آورد که اینجه های او بودند. (همان، ص ۱۰).

۹۷. واژه «نوکر» («نوکار») به معنای امروز آن به کار نمی‌رفته است. «نوکر» به معنای «همسر رفیق»، «یار» و «همدم» بوده است. در جامع‌التواریخ، اغلب «نوکر و دوست»، «نوکر و همدم» و «نوکر و معاون» آمده است. (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۹۲).

۹۸. قراچو بنده قدیم «بنده قدیم چنگیزخان بودند و از آن پدران او، ایشان از دیگر امرایزادت خدمت کردند؛ و چون دیرینه حقوق ثابت داشتند، چنگیزخان خواسته که ایشان را از جمله امرای بزرگ گرداند...» (همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۷۱).

۹۹. چون بادای و قیشلیق که هر دو آفتابی - به معنای «نگهبان اسب» - اونگ خان بودند، به هنگام جنگ با چنگیز به او پیوستند و به بندگی چنگیز درآمدند و چنگیز به ایشان اجازه داد که قوم خود را گرد خود جمع کنند (همان، ص ۱۲۲). چنگیز قبلاً به سورقان شیرا نیز اجازه داده بود هر غنیمتی را که در جنگ یافت، برای خود بردارد (یوان چائویی شه، ۱۳۵۰: ۷۳). در تاریخ سری، شغل اکتچی چنین بیان شده است: «... هر دو باید به اسبان پردازند و اکتچی - Aqtači - شوند... و باید گله‌های گاوها را بچرانند...» (همان، ص ۵۶).

۱۰۰. جبا، جبه. رشیدالدین می‌نویسد: «جبه از آن تودای بود و نام او جیرقواتای ... چینگیزخان او را جبه نام نهاد ... فرمود که این مرد لایق جبالمشی است یعنی جنگ و بدان سبب نام او جبه شد.» همدانی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۱۸۸).

۱۰۱. «هیچ کس از هزاره و صده و دهه که در آنجا معدود باشد، به جای دیگر نتواند رفت» که اگر برود، سیاست شود. البته این قانون در درجه اول به جنگجویان مغولی، اعم از صحرانشین یا دیگران، مربوط بود؛ و باز دانسته شده که مفهوم هزاره و ... فقط تقسیمات لشکری را نمی‌رساند بلکه واحدهای دیگر را نیز شامل می‌شده است.

## کتابنامه

آیتی، عبدالمحمد. ۱۳۷۲. *تحریر تاریخ و صاف*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).  
ابن اثیر، عزالدین علی. ۲۵۳۵ (۱۳۵۵). *تاریخ کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)*. ترجمه ابوالقاسم حالت.  
ج ۲۶. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.

بارتولد، واسیلی ولادیمیر. ۱۳۵۲. *ترکستان نامه*. ترجمه کریم کشاورز. ج ۲. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

تسف، ب. ولادیمیر. ۱۳۶۳. *چنگیزخان*. ترجمه شیرین بیانی (اسلامی ندوشن). تهران: انتشارات اساطیر.



- \_\_\_\_\_ . ۱۳۴۵. نظام اجتماعی مغول (فتودالیزم خانه بدوشی). ترجمه شیرین بیانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- جوزجانی، قاضی صدر جهان ابو عمر منهاج‌الدین عثمان بن سراج‌الدین. ۱۳۴۳. طبقات ناصری. ج ۲. تصحیح عبدالحی حبیبی. کابل: انجمن تاریخ افغانستان.
- جوینی، علاء‌الدین عظاملک. ۱۳۲۹. تاریخ جهانگشای جوینی. (ج ۲: ۱۳۳۴؛ ج ۳: ۱۳۵۵). تصحیح محمد قزوینی. ج ۱. لیدن: مطبعة بریل.
- گروسه، رنه. ۱۳۵۳. امپراتوری صحرائوردان. ترجمه عبدالحسین میکده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لمب، هارولد. ۱۳۱۳. چنگیزخان. ترجمه رشید یاسمی. تهران: کمیسیون عارف (مطبعة مجلس).
- مارکوپولو. ۱۳۶۹. سفرنامه مارکوپولو (ایل میلونه). ترجمه سیدمنصور سجادی و آنجلادی جوانی رومانو. تهران: انتشارات بوعلی.
- مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر بن احمد بن نصر. ۱۳۳۹. تاریخ گزیده. مقابله و تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- معین، محمد. ۱۳۷۱. فرهنگ فارسی. ج ۳. تهران: امیرکبیر.
- منشی کرمانی، ناصرالدین. ۱۳۲۸. سمط‌العلی للحضرة‌العلیاء (در تاریخ قراختائیان). تصحیح عباس اقبال و محمد قزوینی. تهران: شرکت چاپ و انتشار.
- نسوی خرندزی زیدری، شهاب‌الدین محمد. ۱۳۴۴. سیرت جلال‌الدین منکیرنی. تصحیح مجتبی مینوی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- هال، مری. ۱۳۸۰. امپراتوری مغول. ترجمه نادر میرسعیدی. تهران: انتشارات ققنوس.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله. ۱۳۷۳. جامع‌التواریخ. تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی. ج ۱ و ۲ و ۳. تهران: نشر البرز.
- یوان چائویی شه. (تاریخ سری مغولان). ۱۳۵۰. ترجمه پل پلیو (به فرانسه). ترجمه شیرین بیانی (به فارسی). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.